

آفتاب مكنات ثمره الافلاك قائم الانبياء و سيد الاصفياء ابو الفاسم
محمد مصطفی صلوات الله عليه و بر اهل بيته و جسد مطهره اهل بيت الطهاره را
او كه راه نمايان عالم ملكوت و مقدامان عرصه سالك حرم تبت آيه مباركه نظير
بر خصمت آنها كواه و آيه مباركه فَاَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
بر وجوب طاعت آنان عین مدعاست سيما بر جان مطهر و مكرم بكرم انما
مَدَنِيَّةُ الْعِلْمِ وَعَلَيْهَا يُصَلِّى و شرف بشريف انت مني بمنزله هزبرك من نور
شاهسوار عهده لافتي سرفراز هنر انما جوهر ربوبيت و گوهر عبوديت و الى الله
الله يد الله الغالب منظر العجايب و منظر الغرائب على ابن ابي طالب سلام الله عليه
هزار آفرين از جهان آفرين بر اولاد و اخاداد و جمعین اما بعد محمدرابن ادريس
و مقترابین اطباء تراب اقدام اولیاء الفیفسیر بختیجانی علی ابن محمد ابن
سیرین بصر الله بصیرت نفسه و جعل یده من فضله التعمیم خیرین امه كودك که دشن
تعبیر از علومات لطیفه شریفه است و تعلیم و تعلش همواره بر رباب عشق و محبت
بنش و احب لازم است و بعضی از اصحاب التماس مع ما لفت نمودند
كه تعبیر نامه مشوب بر حرم مفقود میرد و محمد ابن سیرین رضوان الله علیه را كه مخفی
حضرت ابرهیم و صحیفه حضرت یوسف ترجمه شده است زبان فارسی
ترجمه نمایم انما با کمال دقت و نهایت اهتمام این رساله شریفه را نگاشتم
و آنچه مقصود بود و غالب دیده می شود معترض شدم كه تعبیر روی می صادقه از كا
ذبه و نیکو از غیر نیکو اختیار داده شود و بکامل التعمیرش موسوم نمودم امید
انشاء الله تعالی خداوندان انش و صاحبان تینش همه روزه بشرف
مطالعه مشرفش فرمایند و بانی و ماسعی را بدعای خیر داده شد و فرمایند بلكنه
از احادیث معتبره معلوم میشود تمام وضع خوابیدن چهار قسم است اول بر پشت
و ان خواب انبیا است بجهت نزول حی و قدم بر طرف راست است و ان خواب
مومنین است و سوم بر طرف چپ است و ان خواب حکما است چهارم خواب

حق و بعضی گفته اند خواب برگزیده است اول بشارت خدا از برای مؤمن دوم
 سزا شدن شیطان مردم را سیم خوابهای برپا شدن است مروت که از حضرت
 پیر برسد مذبح است ارد که مؤمن گاهی خواب می بیند و جان می شود و گاهی از
 پناه بر نمی شود فرمودند چون مؤمن بخواب میرود روح او با آسمان می رود پس آنچه
 آنجا مشاهده می کند حقیقی است و از آن ظاهر می شود و آنچه در زمین و هوا
 حلقه می کند خواب برپا می آید است راوی عرض نمود که آیا روح با آسمان می رود و
 آن پس باقی نمی ماند آنحضرت فرمودند اگر چنین شود خواهد مرد بلکه مثل آفتاب
 در آسمان است و روشن و شمع او در زمین است همچنان روح مؤمن در بدن است
 بر روی از او با آسمان هر گاه می کند و مشاهده می نماید بدانکه در صحت خواب شرایط
 ما را و ادوات شمار است چون شرایط آن جمع گردد البته خواب صحیح و واقع
 و آید چنانکه تاویل خواب از معجزات حضرت است و قوله تعالی و كذلك
 نكشنا اليوسف في الارض و لنعلمه من تاويل الاحاديث الكه
 نسبا عليهم السلام در خواب ما موردی شدند و بدان عمل میکردند چنانکه کلام است
 و حال حضرت ابراهیم خرمندید اِحْتِ اَرْحٰى فِى الْمَنَامِ اِذْ يَحْكُمُ تَايِجِ
 ه قَدْ صَدَقْتَ الرَّقِىَّ اِنَّا كَذَلِكَ نُنْجِى الْمُحْسِنِينَ و در باره نما تم
 الانبياء فرموده لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّقْيَا بِالْحَقِّ اِنِّىْ اَخْرَاجُ
 وَمُغْتَرِبِينَ فِي تَغْيِيرِ آيَةٍ اِنَّمَا الْبَشَرُ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَغُصَّةٍ اُتْرَاقُ اَزْ كَلِمَةٍ بَشَرِي
 خواب مؤمنان است و ايضا از حضرت رسول مروست که دیدن خواب مرد
 مؤمن بخیر است از چهل جزو ستمی و مبران گفته اند که خواب از دیر و ن
 نیست با مؤمن موهبت و یا که فرموده و آن بشارت زده و است اول خواب
 انما و اوصاء ایشان که خوابان نیز که وحی سماعی است دوم خواب
 اولیا و همفایان و آن تالی خواب و صبا است سیم خواب و شایان عادل است
 چهارم خواب فضا است پنجم خواب فضا است ششم خواب علماء است

هشتم خواب ارادگان است هشتم خواب بندگانت نهم خواب مردانت دهم
 خواب زنان است یازدهم خواب مستوران است و دوازدهم خواب فاسقان است
 سیزدهم خواب توانگران است چهاردهم خواب مجتاهانت پانزدهم خواب
 کودکان بالغ است شانزدهم خواب کودکان بالغ است خواب کودکان بالغ
 ضعیف ترین خوابها است و خواب مسلمانان قوی تر است از خواب کافران
 و خواب دانیان مؤثرتر است از خواب جاهلان و خواب مستوران خواب راست
 از خواب فاسقان و خواب مردان بهتر از خواب زنان اکنون تفسیر آن قدری
 بطریق حروف ابجدی بیان کنیم حرف الف آسمان و انبیاء گوید که اگر
 بخواب خود را در آسمان مشاهده کند اگر آسمان اول باشد اصل آن نزدیک
 باشد و اگر در آسمان دوم بید و لیل علم و حکمت باشد و اگر در آسمان سیم خود را
 بید و لیل عز و اقبال و نبوی باشد و اگر در آسمان چهارم بید و لیل کند که با سلطان
 دولت و مقربان آن شود و اگر در آسمان پنجم باشد و لیل خوف و ترس کند
 و اگر در آسمان ششم مشاهده کند و لیل بخت و دولت باشد و اگر در آسمان
 هفتم بید و لیل دولت باشد و اگر در خواب بید که رنگ آسمان سبز و لیل
 کند که در آن بلد خیر و صلاح و امنی باشد و اگر سفید بود در آنجا رخت و خدمت
 شود و اگر سیاه بود در آنجا رخت و غلام شود آفتاب و انبیاء گوید که
 آفتاب در خواب تا شاه باشد و لیل کند بر رزگی و غلبه و حضرت صادق فرمود
 که آفتاب در خواب بر پشت و صفا شد غلبه و بادشاه و عالم و عادل و زین
 و بد و زن و در زن چارمغنی گوید که آفتاب در خواب بد و ما و در ما شد
 و ستارگان بدان خواهبران باشند و مرغوم این سیرین گوید که آفتاب
 در خواب سلطان باشد و ما و زرد و زهره زن عطار د و سیر و مرغ و پهلوان و سیر
 نازن و زحل صبا و عذاب و ساربتارگان خدم و حشم باشند آفتاب
 این سیرین گوید که آفتاب در خواب زخا و د باشد و حضرت صادق فرموده

که نمیران بر خند و جاسازان فادام و اقوام و دین و صلاح و عمر دار و مال نعمت خیر
 و برکت و نمیراث از جهه زبان آب دیدن آب صاف لیل خیر و خوبی بود و معبران
 در آب رفتن را برنج و جبهه تفسیر نموده اند یقین قوت کار و شوار و ندی کردن زکار را
 و عمل جهت ها کم شرع و آب گرم خوردن در خواب لیل برنج و بیماری کشد و اگر آب
 بگذرد و نثره بید و لیل خوف و برنج و ترس و سختی باشد آتش دانیال ۴
 فرماید که اگر کسی آتشی یاد و دشمنان بده کند لیل نماید که مقترب سلطان شود و کار بسته
 او گشاده گردد و اگر بید کسی او را در آتش افکند و بسوختن لیل کند که با دشت
 ولایت را او ستم کند و لیکن در پنجایات بید اگر بید که نشسته آتش در دست داشت
 از با دشمنان خیر و منفعت بی سدد و اگر آتش افروخته بید با دشت بسمه باشد و اگر
 مشا بید کند آتش میرسد و لیل کند که سلطان عالم را خدمت نماید و اگر مشا بید
 باشد سختی نمیزد و اگر آتش در بید زن باشد حضرت صادق فرموده که دیدن آتش
 در خواب برکت و نعمت و بید شدن و کارزار و فساد و شغب و خصومت و
 سخنان زشت منع از مکارم و ختم از بادشاه و عفو و اتفاق و سیرای و علم و حکمت
 و ابداری و نصیب ترس و سوختن یا دشت و طاعت و سیرای و عالمه و دوا و نصیب
 و امنی و مال حرام و دزدی و منفعت اسباب دانیال گوید که اگر کسی مشا بید کند
 در شب یا غله برد و آرد و میکرد لیل کند که از صاحب اسباب خیر و منفعت بید و حضرت
 صادق فرموده که اسباب دیدن برنج و جبهه شاد بادشاه و ترس و تو اکر و خوان
 و مرد شجاع این سیرین گوید دیدن اسباب جنت و خصومت باشد ابادانی
 این سیرین گوید که اگر کسی بید جای خرابی را اباد کرد مثل خانه و مسجد و مدرسه و بها
 آنها و لیل کند که فایده دنیوی بید حضرت صادق فرموده که دیدن بادانی بر
 چهار وجه است صراح نوی و خیر و منفعت و کادانی و کاشی کارها آورد
 در خواب مال و نعمت حاصل باشد که برنج بدست آید مغزی گوید که اگر کسی بید آرد
 میفرود شد لیل کند که دین خود را بدنیای فروشد آرد و نیز این سیرین گوید که اگر

فضول باشد و ابراهیم کرمانی گوید که مردی باشد که میان دوستان خویشان کرد و حضرت
 صادق فرموده که دیدن او بزرگوار و عطا شد مرد مصلح و زن فضول و خاد و فضول
 و منفعت از یک استانه کرمانی گوید که استانه بالا که خدای خانه بود و استانه
 زیر که بانو باشد آتش زنه این سیرین گوید که اگر آتش زنه و سنگ آتش هر دو با هم
 بیند مردمان را مشرف در کارها بود آتش که این سیرین گوید که جنت و خصومت
 باشد و محل خطر و ترس بود و جای اجتماع کناهکاران باشد استانه این سیرین
 گوید که استنی مال و نمیت دنیا بود و اگر زن بیند که استنی شده هر چند شکم بزرگتر بیند
 مال دنیا و را بیشتر باشد آبله حضرت صادق فرموده آبله بدترین بدین پنج وجه
 باشد آتش زاده شود و زن آبله و پیری او را بدیدد و آتش او را کرد و آبروف
 این شود آبله معین گفته اند آبله در خواب کسی باشد که کارهای زمان کند
 و همواره با زنان اختلاط نماید و حضرت صادق فرموده که خوردن آن برنج و حب باشد
 بیماری و خصومت حاجت بردن نام سازگار با اهل عیال آروغ کرمانی گوید
 کم صرمی باشد و در هر حال خیر در آن نباشد آغوش کرمانی گوید که اگر کسی معنی
 معنی را در آغوش گرفت اگر او مصلح و مستور باشد خیر دنیا می بیند و اگر فاسق و فاجر
 بود منفعتی و نیوی باید است این سیرین گوید که آشتی کردن دلیل درازی عمر
 بود و حضرت صادق فرماید که آشتی در خواب بده و عطا شد درازی عمر و قوت
 و بیداری و سیرت و عفا و حمیده او از این سیرین گوید که چون او از مرد بیند باشد
 در میان مردمان بزرگی یا بدی از برای آن میباشد استانه این سیرین گوید که جاه
 و کبر باشد و حضرت صادق فرماید که دیدن آن برنش و بود زن و نسرو جاه
 و فرمانروائی دیار و اتنازه کار و نسق باشد آهو کرمانی گوید که اگر بیند آهو گرفت
 گنیزک خوب صورت او را حاصل شود و اگر بیند که آهو را بوقت شکار افتد غنیمت
 باشد حضرت صادق فرموده که آهو در خواب دیدن بر چهار وجه باشد زن گنیزک
 و فرزند و منفعت از زمان آبنوس این سیرین گوید مردی باشد بخت کار و نواگر

ایامی که از وی خبری بکس نرسد که مانی گوید زنی باشد و حضرت صادق فرمود که بدین
 آئین پس بخواب آید و باشد بدین صفت که یاد کرده شد آنست که حضرت صادق
 فرموده که خبر بد و سخنهای زشت کار دشوار بود و نیز عیارت کردن پاکست بدتر
 باشد از این منافع دنیوی باشد و حضرت صادق فرموده که هر جزای سوزن نمید
 و سنج و سندان این همه منفعت و ولایت و توانائی و فقر بود الا کسی این سنج
 گوید که ردیف الگوی سرخ و سیاه در موسم خود بدین الی خواسته باشد و الگوی
 زرد بیماری باشد آب و ستان حضرت صادق فرماید برنج و جبهه باشد خادم
 خازن او دینی اندک و مادر و فرزندان ابرها و انبال گوید که ابرها برشش نوع است
 ابر سیاه و سفید و سرخ و زرد و مار زده و نه مار زده و هر یک را تعبیر علییه است حضرت
 صادق فرموده که دیدن ابرها بر نه وجه باشد علم و حکمت و ریاست و پادشاهی
 و رحمت و تقوی و خدای قضا و بلا و فتنه ابرها زده سفید علم و حکمت بود و ابر
 نه زده سفید علم و منفعت بود و ابر زرد برنج و فقر و غنا باشد و قضا و فتنه زن خواهد بود
 سرخ خجسته بلا بود اگر و زینت بود و نقصان از ابر و بدامی و فساد باشد و اگر
 بلند ابرش بخشد ضربه مالی یا ورسد ابلیس و انبال فرماید زن در و عکس
 و بی شرم و فریب آید و دستزه بود و بخافا و نومد از بیکی و مرد آمو زده بر شرف
 و ذلر کشنده بود بهای بود که مانی گوید اگر بید ابلیس مطلع او شد بهیوی نفس
 بکشد اگر دالو خشی یعنی غزال ایل اگر بید چنانکه صورت او ستان سیرین
 گوید مکر و و ناخوشی و بیماری باشد و هر حال بدین خوب نیست مگر آنکه او را
 شاد بید که دلیل درازی عمر کند آره این سیرین گوید که اگر بید مکره درخت را
 برید او صحبت مردی که غفلت باین دارد و غفلت کند و از ده نماید این سیرین کشته
 می شود زن باشد حضرت صادق فرماید که مکره وجه باشد منفعت و فدی مکره
 و منافع خانه از شش این سیرین گوید که اگر بید جامع و زینمان یا زمین یا چیز دیگر
 بارش بچو و سفر کند و در خوردن شعر منفعت بیند از ازار زن باشد و اگر بید از ازار

بند در میان رخ اهدا کنیز فرد از حال کشتن و انبال گوید اگر فند که ستمبری شد
 چنانکه خلق را بجا میخواند اذول محنت و بلا مبتلا گردد و بعد از نظر ما بد جا رفتنی گوید که اگر
 از حال صلاح نفسا و عین بدی بختی باشد و اگر عکس باشد کند سعادت و اقبال
 است و انبال گوید که است از عیبت و عزت و دولت باشد و حضرت صادق
 فرموده که دیدن است و چه باشد عزت و فرمانروائی و مرتبت و خیر و برکت و
 و اگر عین را بسا و نوزینه سوار است زن بیوی با او فساد کند و است سمند
 بیماری اندک باشد استر این سیرین گوید مرد بد خوئی بود و حضرت صادق
 فرموده که دیدن است بر پنج وجه باشد شمر و زندگانی در از و نظر ما حق بر مرد بد
 و مراد حق و آرایش استر ماده ذنی نهادن بود و استر کرده دار منفعت ما حق
 و مراد بود استر که مانی گوید که غم و اندوه و اضطراب و محاب
 سلطان باشد و اگر عین استرلاب داشت با خریدار محاب سلطان شود و محاب
 جاه و منزلت گردد استعلاج این سیرین گوید که غم و اندوه بود و اگر عین با گوشت
 بخت با مار و عن میخورد بقدر یکم خورد و خیر و منفعت عین استخوان بر چهار
 باشد فرزند و قیام خانه و مال و برادران و یاران و شریکان استخار این
 گوید که استخار کردن خداوند او مال و فرزند ازانی کند و حضرت صادق فرمود
 بر چهار وجه است مال و فرزند ازان و توبه کردن و آمرزش و استن از بار بختالی
 حضرت صادق فرماید بر چهار وجه باشد بادشاه عجم و امیر و مرد موثق و سیر
 و فتنه و جنگ و آموادنی و وزن حج و نفعت فرادان و مال و منصب و جاه و استر
 دلیل بر مرد عیبت استر عجمی دلیل بر مرد عجم کند و استر مانی خداوند تدبیر و ولایت
 و راست کننده کار با باشد این سیرین اگر عین استر محمول سوار شود و مرد و نوز
 سفر کند و اگر عین سوار شده بخوان میگرد در کار با عین متفکر شود و اگر استر
 شود دلیل است بر بیماری تا زود شفایابد استر آفیل این سیرین گوید دلیل خیر و عیبت
 و بشارت بزرگواری و جاه و منزلت باشد استر عجم این سیرین گوید مرد

بیابانی باشد و شتر مرغ مادون بیابانی باشد و بعضی گویند کثیرت بیابانی باشد شتر مرغ
 این سیرین غم داند و بود ایشان این سیرین گوید که غم داند و باشد ایشان
 حضرت صادق علیه السلام فرماید که و چه باشد شادی داند و غمبت ایشان که غم باشد
 اقیون بر غم داند و داند شتر مرغ و مصیبت دالت کند اما هم این سیرین گوید
 که اگر بید بروی امامت میکنند بران قوم جنتی کند حضرت صادق علیه السلام فرماید امامت
 کردن بر شتر مرغ چه باشد فرمایند بیابانی و پادشاهی بدل و زیادتی علوم و تیرت و تیرت
 کردن در کار و منفعتی این بر دشمنان و اگر بید بر کرده زنان امامت میکنند صغیرا
 حکومت کند اما این اگر کسی بید جبرئیل این نبوی عطا داد از پادشاه جاه و نزلت
 باید در هر حال جبرئیل بدین خوش است مگر آنکه غضناک بید نبوی غم داند و
 رسد امر و خوردن آن بیماری باشد حضرت صادق علیه السلام فرموده خوردن امر و
 برنج و چه است لاله و تو آنکری وزن مراد یافتن و منفعت و امر و ترش
 و منجوش خوردن داند و باشد این سیرین گوید خوردن اینجور اگر بوقت بود و
 و آید باشد و اینجور سیاه داند و باشد اینکین کرمانی گوید که عینیت باشد از امور
 و سبب دنگو بود و حضرت صادق علیه السلام فرماید که این خوردن برشته و چه باشد روزی و
 منفعت و با عین کام اندازها این سیرین گوید اگر بید اندازهای او زیاد شده
 دلیل زیادتی خویشان و اهل بیت او باشد و اگر بید که اندازهای او بریده شد
 سفر رود و خویشان او پراکنده شوند آنکس کرمانی گوید که اگر کسی بسیند آنکس
 میخواند از ارحم باطل بود و خوار و دلیل گردد آنکس این سیرین گوید
 که پنج آنکس است بدین و اول فرزندان بود و آنکس آنست که
 برادران باشد و حضرت صادق علیه السلام فرماید که اینستان بدین شتر مرغ باشد
 فرزندان و برادران دکان و خادمان و یاران بوقت پنج نماز و اگر بید ایشان
 او کم و زیاد شد دلیل کند بر زیادتی و نقصان صلاح و فساد نماز و کثرت
 و انبیا گوید که چون نشتر آنکس معروف باشد خداوندش آخیر و یکی رسد

حضرت صادق فرمود که پنجاه نفره دیدن برهما روجه باشد ملک و زنج مال منقبت
 و پنجاه طلا و دیدن هر دوازده و زمان با کعبه باشد این سیرین گوید مرا
 انبیا بر سه وجه باشد نبی مطلق نبی مرسل نبی اولو العزم و انبیا را اولو العزم
 پنج نفرند نوح ۱۲ ادرهیم ۳ موسی ۳ عیسی ۳ و حضرت محمد ۳ و مرسل سصد و سیزده
 نبی باشند اولو العزم و دیدن دلیل غر و جاه می کنند و اگر نبی مرسل عند طفر یا بد
 بر اعداء و اگر پیغمبری را بنید از جانی بجانی تحمل کرد و دلیل باشد اهل انکار را که نبی از
 از حضرت صادق مرویت که هر که حضرت آدم را بخواب نیند و لایبی محطیم یا بد
 و رؤیت رسول الله ۳ برار زده و سه آ رحمت و نعمت و برزکی و سعادت و دولت
 و طفر و سعادت و قوت اسلام و خیر و بهمانی و سگونی خلق ~~مسلم~~ المؤمنین
 این سیرین گوید که دیدن آنحضرت دلیل کند بر علم و شجاعت و کرامت و خردمندی
 و عدل و انصاف البته اظهار دیدن ایشان دلیل است بر سعادت و دولت
 و برکت و عزت و علم و رفعت و جاه و منزلت اصحاب رسول ۳ و دیدن
 مانند مقداد و عمار و ابوذر و سلمان این چهار سیرین رضی الله عنهم و امثال آنها دلیل
 علم و فهم و تفسیر و سعادت باشد اما از دانیال که گوید مال باشد و حضرت صادق
 فرماید انارشیرین بر سه وجه باشد مال جمع کردن و زین با رسا و شهر آباد و انارشیر
 اندوه و انار خوردن بوقت نجات و آباد باشد انکور دانیال که گوید خوردن انکور
 سیاه بوقت اندوه و بوقت بیماری و ترس باشد و خوردن انکور سفید بوقت خیر
 و نبوی و نعمت بود و حضرت صادق فرماید که خوردن انکور سیاه و سفید بوقت
 بر سه وجه است فرزند و علم فراغ مال و فشردن انکور بر سه وجه باشد مال خیر و
 برکت و فراخی و رستن از قحط او که با دیدن دوستان خدایان خیر و منفعت
 و توفیق و طاعت و معرفت و دیدن ایشان در حالت غضب بد باشد اقامدن
 این سیرین گوید که اگر بید بر روی اقامد بد باشد و اگر بنید با هم خانه یا دیواری او
 اقامد مال بسیار یا بد حشر ~~سیرین~~ بسیار با داهم این سیرین گوید که روزی

ولقمیه و حضرت صادق فرموده بر دو وجه بود یکی مال بخیسان کردن و دیگر شفا
 و راحت است با دو خان بوقت نیک و در غیر وقت بد بود با این حضرت
 صادق فرماید بدین بیان بر دو آرده و چه بود رحمت و رحمت و فرمان آن
 و ریح و بیماری بلا و کارزار و خون کین و قسسه و خط و ایمان کفر و دروغ گفتن
 با دها حضرت صادق فرماید با دهم ریه و چه است بشارت و فرمانروائی و
 مال و مرکب و عذاب گشتی و بیماری شفا و راحت و با وسعت بدین خوف
 و ترس باشد و ما دشوم بیماری از حرارت است او و ما سرد بیماری از سردت
 و ما معتدل تندرستی این آیه بار بود معنی گوید که ما دشوم سعادست و
 دولت باشد و خوبی مال و نعمت بود و شمال شفا و راحت است اما اگر بلند
 است از درشت بقدر آن مغفرت بد و بار کران گناه باشد با قضا خوردن او
 اندوه بود ما سخ زین بود حضرت صادق فرموده که دیدن آن رحمت است
 مال و فرزند و مریه و عیش و شادی و کنیز و زن با بخان چون قیم زن شدن است
 باز و بلند و پیش زتان ایگو بود و اگر بد و اگر طرا باشد از خوشان اندوه
 و ریح بلند و اگر فقره باشد دختر برادر خود را شوهر دهد و اگر این باشد معنی خلاف
 این گوید ما دیه محضی ظرف منی است کنیزت فریه شد که با او عیش کند با آلا و این
 برنج و چه بود و روشن با حسن و زن خوشتر و مریه بلند و یافتن نچه جوید و بالا اگر
 کار با پیش خا دم و کنیزت بود و راست و دین پاک و ریه و عدل گفته اند
 با نیکت و آشن با نیکت جانوران آتیه بود و اگر کسی با نیکت زد و او جواب گوید
 زود میرد با نیکت با خدیصیت باشد و با نیکت با دشنام شنیدن گناهت بود
 و با نیکت ترخان عذاب باشد و با نیکت فرمایند و با نیکت است بر خونسازد و نیکت
 و با نیکت کجا و نیکت بود و با نیکت سترج زود و با نیکت او سفند مردی بجز کوار بود
 که بد و خیر رساند با نیکت نماز زرد و آرده و جان شد و کجا چو فر ما زوئی و نیکت
 و بزرگی و ریاست و مرکب بر دیدن نیست و نیکت و خیانت بدین فرمیدی

منافعی ما را فی قیام و برکت است وانی بر دوش نام نیک و مدح و ستایش درود
 خلق بود ما را روحی با روی شکر و قلعه قریه دشت و کلمه در پیش بود باز حضرت
 صادق فرمود که دیدن از پیش و چه بود فرزند و برادر و شریک دوست و معتمد و پسر
 عم و همسایه و اگر مطیع بند برنج و چه باشد رت از پیش و شادی و فرزانگی مال
 یافتن بر قدر و قیمت باز و مطیع شدن از سفید چهارده و چه است با دشت و حکم و حاکم
 ظالم و خائن امانت و پیری که پدر و مادر خود را زنند ما دشت اگر کسی دشت
 شد و گشاده روی بند کا بسته اولاد دهد کرد و دل کند که داخل کوبه و شکر و باز از اهل
 اهل اند یا را اندوه و مصیبت رسد و محنت شدن و بزرگی یا بدو اگر کند که وزیر یا دشت
 شد حاجت او را شود این سیرین گوید که دوازده چیز است که آخرت را منتهی خواب را
 دلیل بادشاهی است اول آنکه بنمیزی او را امام نماید و دوم آنکه علم حکم
 بر دست او باشد و سوم آنکه عقل بنمیزی او زنند چهارم آنکه بر عقل
 بنمیزی او باشد و خطبه خواند و پنجم آنکه حامی بنمیزی او شود و ششم آنکه
 پیغمبر در امانت کند و هفتم آنکه چشم او آفتاب یا ماه تاب گردد و هشتم آنکه
 بند که چشم او روی شد نهم آنکه بند چشم او دیواری یا شکاری گشت و دهم آنکه
 چشم او حجاب مسجد جامع شد یا دهم آنکه بند بادشاهی رده بکشد خود را
 بوی داد و او را دهم آنکه چشم او گادی بند یا گریه یا عجبانی یا بازی گرفت جمله
 اینها دلیل بر بادشاهی است یا می باشد ابتاده کی از دین بود و زین
 و از مضر تا زیادتان شد اما و ه مال و نوشته و مفرورک بود یا منتهی معتمد
 و عنایت کردن و نعمت باشد یا لان زن و کنیز بود یا مسل که با ثوبی خانه بود
 سیراها فوریت اند شیر و شمن قوی و دلیر و نادر بود و لیکن کریم وهربان است
 نیست دیدن او دروغ زن را باطل و منافق و مکار و زین معتمد و فرزند بود
 شش است یعنی کجاست حضرت صادق فرموده که دیدنش بر نه وجه باشد و اما
 و دالی مردمی بزرگ و با رافت و عظام خوب صورت و قاضی تجارست مردم راه

زن مرد با خصومت مردم مولع در جماع بخور کردن بخور عیش خوش نام بگو بود و برمان
 خداوند سخن فراخی در روز و زندگانی و طلب روزی زنی که از او رفته باشد باز گردود و برمان
 فروش بریدی بود که از دولت و فراخ روزی شوند بر لطف لعل و باطل و سخن دروغ بود
 بر وقت اندوه بود و حضرت صادق فرماید که رفتن بدین بر شش وجه باشد و در
 فراخ و زندگانی و مال بسیار و از زانی نهجا و لشکر و بیماری بر وقت خازن بود و
 بعضی گویند که وعده کردن باشد بریدی و حضرت صادق فرموده که دیدن باقی برنج
 و چه باشد خازن پادشاه و وعده بدو عتات و نعمت از او و برکتش و در حشیدن
 بر وقت نسل فراخی سال کند نمره فرزندان بود و کرمانی گوید که مال و نعمت باشد بر قدر و
 بزرگی او و حضرت صادق فرموده که دیدن بره بر چهار وجه است فرزندان مال طلال
 و نصبت و اندوه بر همگی خوب باشد بر دوازدهم و در آن حضرت صادق فرماید
 بر چهار وجه است همتی مال بزرگی و غیبت نمودن باشد بر کج مال و حاجت و خیر
 و منفعت بود و اگر برنج داد مال زحمت بدست آرد برنج با گوشت بخت بهتر است
 است بر سران این سه برین گوید که برین باغ دیباکی است دلیل بر خیر و صلاح
 و نیوی زینت باشد خاصه زنانه و اگر مرد بپزند قبا می بینا پوشیده بزرگی و جای بد
 پرده بهترین پرده با آن است که از عینه باشد و برکت سبزه سفید بود و اگر بپزند
 پرده بالا کردند از نعم و اندوه نجات یابد بر شوکت اگر تر بود مرد تو اگر باشد
 و اگر ماده زن تو اگر و صاحب پرده دار اگر بپزند پرده داری میکند حاجتی که دارد
 زود روا می شود و اگر بپزند که پرده داری پادشاه غلام نمیکند مال حرام یابد بر
 دیدن بر مال خیر و منفعت شود و پناه و قربت بود و روانه مردمی ضعیف نادان
 یا کینه که باشد بر می دوست عزیز بود و بعضی گویند دشمن باشد حضرت صادق
 فرماید دیدن بر می برنج وجه باشد دوست و محبت و کامروائی و دولت و بزرگی
 و اجار دروغ بر تار و اگر بپزند پادشاه داشت و از دست او برید و باز بدست او
 آمد حاجتی روا کرد و اگر باز تیار برید باشد بر مردی بزرگ باشد در کار دنیا

و ماده آن زن بزرگ باشد و حضرت رسول ص رویت که اگر کسی در خواب بیند که گوشت
خورد یا کرشمه بخاند و در چهل سال فقر و فاقه نبیند و آنها از وی برود و گرامی گوید که
ماده خریدن و نسل کند که کنیز کی خرد **کستان** ذخیره باشد و آنچه در او بیند از نیک
و بد و صلاح و فساد دلیل بر دختران کند و اگر بیند که از **کستان** او شیر روان شد بر دخترش
نمیت روزی فراخ گردد و حضرت صادق فرموده که دیدن **کستان** پنج وجه باشد
فرزند آن خورد و دختر آن خادمان دوستان برادران بساط دلیل عز و جاه و
بزرگی و مرتبه و مال و نعمت و عمر دراز و بمقدار بزرگی بساط عت دولتی باشد و اگر
بیند که بساط فروخت و بها گرفته بیند بیای می فروشد **کستان** باشد زنان را
خوش و مردان را بد باشد بستر زن کنیز و ولایت و منفعت باشد پشت جنا
صادق فرماید که دیدن پشت بر چند وجه بود برادر و اقوام و مادر و پادشاه و پاد
و برادرزاده و رفیق صدیق و جد و این سه بین گوید که پشت دیدن مردی بود که از او
کسی را نیارد و وقت بازمی بریند **کستان** حضرت صادق فرماید که پشت دیدن
بر چهار وجه است بلندی مرتبه و مال و قوت و نو میدی **کستان** حضرت صادق فرماید
که **کستان** مال خلال باشد و اگر بیند **کستان** بتری غریب زنی توانگر خواهد **کستان** مردی
ضعیف و خوار و خدمتکار رود و اگر مشاوه کند که **کستان** بر دور بینی او نشسته و فرود
میاید در محنت و رنجی بزرگ گرفتار شود **کستان** مال نعمت بقدر آنچه دیده باشد
فائده که در ملک و فاقه نخورد **کستان** با فتنه بای بود و اگر بیند کسی پشت در نعل کرد
مال حرام او را حاصل شود **کستان** بقای کردن و بقای دیدن در کسب نیاورد کردن
و اندوه بود **کستان** روزی هلال و منفعت معیشت بود **کستان** فرزند گوشت
با غلام باشد و نشندن و از مجلس طعام خوش بود **کستان** مالی باشد که جمع کرده و اگر
از سینه غنیمت افکند از بیماری نجات یابد **کستان** از نعل بود و نور فروختن را **کستان**
کستان در پیشی مضیع بود و بعضی گویند مال **کستان** باشد **کستان** دشمن قوی
و مال با فتن از دشمن و ترس از پادشاه بود **کستان** مردی بود که خلق را بکار آید و حق

که خدا و دین او بود اگر بپند که تساواند که است دلیل که تا بهی عمر کند و اگر تب است
 عمر در از باید بفرزند میاری بود که نخواهد خدمت کند مغربی گوید که تبریز و منافق
 و جنگوی و خصومت انجیر بود و محتاج به منفعت یا بدخت است عت و وزرگی و سیر
 و مرشد و بلندی و ملک و قدر و منزلت و عالی شدن کار با تخم کشتن جاه
 و زرگی و خیر و منفعت و زن کردن و تجارت است او کشتن بخود و عیس و لویه
 و با فلان غنیمت و اندوه بود گنجینه را بخوردن و فساد کردن مال عوام و تابع هوا
 نفس بود تذر و اگر ز بود و مرد و غدار و اگر ماده بود زنی فرزند است حضرت
 صادق فرموده که تذر و دیدن زن مال حرام و معیشت و تکامل و حجتین بود
 و مغربی گوید که زنی با ربا و صاحب جمال باشد ترازو و قاضی و فقیه یا کدین
 بود و حضرت صادق فرموده که توارونی قیامت بدین برش و چه است
 قاضی و عالم و فقیه و میانجی و حاکم راست با دنا عادل بود ترش
 تر خول و ترش تر است هر چه بد بود و اگر بپند که با ربا معاشرت میکند
 دین ضعیف بود و رسیدن زمین با شید که ذان نفی نبود ترش و
 غم و اندوه خاصه که میوه می ترش بود ترفیع یعنی فراق است
 که از ملک سازند و بدین خوردن آن اندوه بود و مغربی گوید که کنیزکی با لیه
 اندک با قرض بود ترجیح حضرت صادق فرماید که زن شکور و کنیز یا کدین
 و دوست تو اگر با جمال و فرزند شریف صالح بود و تر بکین خوردن آن
 مال روزی صلال و کثایش کار با و کام دل و فراخ و بود تره این
 گوید که آنچه از تره با بطعم شیرین و خوش بود خیر و منفعت باشد و برعکس تره
 مضرت باشد و حضرت صادق فرماید که خوردن تره در خواب بیماری
 و مغس و اندوه بود و ترجیح حضرت صادق فرماید که تزویج کردن بزرگی
 و زیاده مال و ترش کار و خرمی بود و اگر بپند که زنی مرده را زنی خواست
 و با او جمع شد از ملک مال افزون او را چیزی برسد و اگر بپند که زن خواست و

اورا ندید و نمیشناخت چنانچه در وقت شام
 نشست یعنی پشت است کنیزکی باشد که حواج خانه بدو تسلیم نمایند
 و منفعت زن آن و خبر بود که در آن روز و بلا بود و قوتند از اندوه برسد
 و گنجینه در خواب گفتن بکنیز اینست که در استکار می از بلا و خیر و برکت و فتح
 و گناش کارها بود و بگفت اگر با اندازه و بوقت خود بود و بخت و فراخی
 بود و الا لشکر و خط و بیماری و خصومت و بلا بود و تمام شدن کارها
 و نسیب بر انقلاب گذشتن مردم این سیرین گوید که دیدن تن مردم دلیل
 بر خشم و از و منفعت کند و اگر تن خود را از و ضعیف بپزند دلیل بر خفت
 و نسیب کارش باشد و اگر فریه بپزند تو آنکه کرد و نسیب در خصم دارد و عداوت باشد
 دیدن آن عذاب و رحمت و حکمت و حصول خشم و غضب سلطان باشد و
 منفعتی گوید که اگر نسیب بپزند یا در راهی در اندام رخا هر شود تو به محمودان
 اگر بپزند از کار زشت تو به محمود و راه آخرت نسیب که در سعادت بود و الا
 بد باشد تو به خواندن دلیل کند که قومی بپزند یا نسیب از مردمان در نسیب با
 از مردم محبت از دوستان که خیر و نیکی بد و نسیب تو خردن تو
 شیرین روزی بود که مانی گوید که مال و روزی و خوبی و منافع از قیل زن است
 تیر انداختن حکام راست بود و مقام و نایب و کرانه و رسول و اخبار روزگار
 و گنجینه باشد و اگر بپزند که تیراوی نهایت رفت و آواره او و بد مقام رسد
 که تیرا و رفت تیردان بزرگی و حرمت و شغل و بزرگوار می بود و عیش و خرمی
 از او فرار کرده او جدا شود و نسیب حضرت صادق علیه السلام فرموده نیم کردن حکام
 رسد از بیماری میخا یا فتنه مال و حج کردن از اندوه خلاص شدن
 و ازاد کردن است تیرمد از همه طایفه بهتر است روزی حال تو آنکه
 و عیشت و نعمت بسیار بود و که نسیب بدست آمد و تیرمد از گشتاده کاد
 خوردن بزرگی بپزند و سال بر او مبارک بود و حضرت صادق علیه السلام فرموده است

زید خوردن مال طلال کام دل عیش و کس و میست بود حرف الهاء نور دنیا
 گوید که اگر بسند رکاب و سوار شده و دانست که ملک اوست از بادشاه
 عمل یابد از آن عمل او را مال حاصل شود خاصه که از و سیاه باشد و حضرت
 صادق فرماید که دیدن کجا و فرمانروائی و مال و بزرگی و ریاست و نیکی و نیکی
 نیکی باشد در هر حال کجا و خوش است مگر کجا و زرد که دلیل بیماری کند حرف
 انجیم جام زین فرزند و کینه کت بود و جام الوان نیک است مگر جام زرد که
 زمان کیمیا را نبرد و اگر کیمیا و نیک و مصیبت زده شود چاد و قرب و مکر و
 حدیث کننده بود و اندیشه باطل و دروغ و کاری که در آن اضمحیل شود زده باشد
 چاروب اگر نرم بود و غمگاران باشند و اگر درشت باشد قادی بود
 که نقاضای خنجرها کند و چاروب کردن خوب نباشد جامه حضرت صادق
 فرموده که جامه و سفید دیدن زن مال و بادشاه و منفعت و زمان را
 شهر بود و جامه از تن بیرون کردن نیکو نباشد و جامه صرکین اندوه باشد
 و جامه سرخ و حریر و ابریشم زمان را خوب نیست و پوشیدن جامه زرد نیکو
 نباشد و جامه و از گون پوشیدن بد بود جامه خواب زن و راحت
 و اندوه و مصیبت بود و اگر جامه خواب سفید و پاکیزه باشد عیالش با راس
 و مستوره بود و اگر بنفشه زرش و نیک و صالحه باشد و اگر سیاه و نیک
 اندوه رسد و اگر سرخ بنفش زرش نیک و معاشه بود و اگر زرد و بنفش زرش
 باشد و بعضی جامه خواب سیاه را بادشاه تاویل نموده اند و خوب
 عادل بر عیبت نموده باشد جان بمعنی روح است ابن سیرین
 گوید که زن و فرزند بود و اگر بنفشه جان از بدن و بیرون شد فرزند
 با عیالش از دنیا رود و اگر این دو ندارد دانش از گفت رود مغربی گوید
 که اگر بنفشه مرده جان بکشد از پیش آن مرده را اندوه رسد از حضرت رسول
 روایت شده که کسی عرض کرد خدمت آنحضرت که خواب دیدم جان آنتم

بیرون آمد و برادر کنیز گرفت با ستم این گفت حضرت فرمودند وصیت کن که در این
 نزدی ز طاعت کنی که مانی که بد که اگر بنید جان خود را بکف گرفت دلیل بود که بکار
 شما طری مشغول شود و چادر قدر و جاه و زن که خدای خاند بود و زنا را جاد و زن
 خوب مردان را بد باشد چاه زن بود و چاه کنند که رحمت بود و ترویج و ترویج
 با نام و مرگشته بود و اگر بنید چاه می کند زن خواهد و اگر چاه می آید بنید زن چاه
 کند و اگر بنید که آب چاه شود و مال زن را بکرا هست ستمناز و اگر آب چاه
 گرم بود از جهته زن چاه بنید خسته مرد و زن بود از نسبی و فراخی آن حکم بر تنبیه
 و بدی جنت کنند چتر اگر بنید چتر بر سر دارد اگر اهل اهل بود و با دستهای
 کند و اگر بنید و ارباب دستهای بنید از باد شایه بزرگی باید و گفته اند و بدی که
 چتر را بکشد و غارت و مرگشت و با ستم و رخت و صحت خود و با بزرگان
 و تقرب ستم سلطان بود و چتر خراج حضرت صادق علیه السلام بود که با و شایه و قافله
 خزان و غنای ستم و ولایت و بزرگی و سواد و علم و شمشیر و خوشی
 و زن و کثیر و صنعت و دلیل بود که مانی که بد فایده و چتر را بدی
 زن و خانه و فرومایه بود و اگر خراج یا به چوبین بود و خانه و صنعت که دست بود
 خراج با نوری است شکار می داشت و اگر بنید که خراج و خشی گرفت
 قفسه زن را با نالی بود و چتر چتر چتر چتر چتر چتر چتر چتر چتر چتر چتر چتر
 و ستمانی و دین اسلام و مالی و حکم و زبان و نقص فرودین بود و چشم ستم
 دین بر بود و چشم از حق بدعت و چشم ممکن فرزند با نند و اگر کسی ستم
 با ستم چشم نگاه کند زن همسایه فساد کند چتر آب حضرت صادق
 فرما بد که نزدی و جوانمردی نماید و اندوه و مصیبت و بیماری و بکر و زنده گانی
 نیز گفته اند و اگر چشم آب خوش طعم باشد چتری باید و الا با نند خزان
 خزان مال و غم و مصیبت و بزرگی بود چتر که اندوه بود و خانه بخورد حکم
 مال و فرزند و دست که بخانه فرزند بود و چتر و کت قیاری قبره گویند حضرت

مباد و قیام نماید و فرزندش را هم و مرد و غریب کم از او باشد چنانکه سب خوردن او بد بود
جماعت کردن و انبیا را که بیدار بود نمودن حاجت بود خاصه که منی از او چکان آید و
اگر بیدار دیگری با جماعت می کنند و از آنها فرج یابد و اگر بیدار پادشاه جماعت می کند
نزد او مقرب شود و اگر بیدار ترسیا یا سوداگر جماعت کرد کار و نبوی او قیام کرد
اگر دید با هم را با محاسن کرد و نداشتند چه حیوانی است بدشمن بهتر یابد و اگر
بیدار مرغی از مرغیان جماعت کرد نیک باشد و اگر با فاخته جماعت کند مال حرام یابد و
اگر با کبوتری جماعت کند از پادشاه چینی یابد و اگر با باد و خود جماعت کند چرخ رود با سنگی
یابد یا بجماعت جماعت کردن خوبست اما بد برون و مرد که بدست است اجتناب از حضرت صادق علیه السلام
فرماید که بزرگی و عظمت و جاه و بود خاصه که مرده یا جنازه مسکین بوده باشد
و اگر بیدار که قومی از انبیا یا از پیش برهوا شدند و بزرگ از آنها شهر در شهر میرود و اگر
خود را در جنازه ببیند چنانکه بزرگترین میرفت بفرستد خود را چنانکه بدین خبر
ماند و مرا یابد و اگر با زن خود جنب بزند بهتر باشد از حرام چنانکه کردن آدمی
با آدمی حیوانی یا حیوانی با انسان تمام کار نیک باشد و بدشمن بفرماید چنانکه کمال خبر
صادق علیه السلام فرموده قوت توانائی در کارها بدست میگویند و کس کردن بود چنانکه
زدن چنانکه کلام باطل بود و اگر بیدار پادشاه او را چنانکه داد بزرگی یابد و همو
اگر بیدار که بود شد بر او بدست افتد و اگر بیدار بود یا بت پرست یا مشرک شد
بر غفلت افتد حضرت صادق علیه السلام فرموده که اگر یهودی بیدار کافر مشکل او را پیش آید
و اگر بیدار یهودی مسلمان نهد زود بمیرد یا مسلمان شود چو چیز اندک بود حضرت
صادق علیه السلام فرموده که باستانی بدست آید حواله بدی بود که کار غفلت را
بهر یونیکند جوان اگر بیدار که جوان شد و محاسن او مساه گشت از دشمن
خواری بیدار و در سفر حاصل کرد و در میان می شود چو را ب کوفت زدن فادام بود
و حضرت صادق علیه السلام فرموده که مال باشد چو حسن حضرت فرموده که بزرگی
و پناه و قوت مال و زنده گانی و مرد مؤمن و زیاده دینی در دین بود چو لا اله الا الله

نیک و یاسا فرکه در عالم کرد و اگر بسیند جلاله جانم می با فد با کس جنگ و
 خصومت کند جوهر اگر کسی بید جوهری یا مردانیشی یا آنچه بدان باشد خرد و
 ملک او کردید صاحب او عالم و دیندار بود و با همه کس پس می کند و فروختن
 خوب نباشد جوهری جوهری آب خون بخش ظم و صافی بود زندگانی نیکو
 کند و الا خوب نبود **حوت** نفاق و تقاضا بشه و دروغ زن بود و میگو
 نباشد حرف **الحاء** خیر که سباهی باشد و بدان چیزی نویسد
 اگر بید مرکب ساخت یا خرید یا کس با و داد بقدر وی بر او و تحت قرا
 و معشیت تا عمل شود و مردانش بر آید **حوت** این سیرین گوید که آسمان
 خوردن که از بهر بیماری باشد شفا یابد و خیر و منفعت در رویت اوست
 حمایت کردن حضرت صادق علیه السلام فرموده که حمایت امانت از گردن
 سیرین کردن و شرط نمودن ملک یافتن و شاد شدن با ابرار صحبت
 داشتن و سنت حضرت رسول ص نگاه داشتن است و اگر عامل بود غزل
 شود حج این سیرین گوید که اگر بسند که حج میرفت حج او را ردی شود
 و اگر بیمار باشد شفا یابد و انیال گوید که دیدن حج تزویج نمودن و کنیز گز
 خریدن و زیارت سلطان عادل کردن و نیکی با مردم نمودن و سعی کردن
 در کار خود و ثواب زیارت اهل و عیال و عمل کردن به نیکیهای باشد
 و اگر بسند که طواف خانه می کرد عمرش دراز شود و از امانی بوی فایده
 رسد و کارش نیکو گردد و اگر بسند که نماز میخواند از بزرگان کار را
 نظام گیرد حجر الاسود اگر بید دست زجر الاسود زد و افتد آید نمود
 از اهل حجاز زشتی بوی رسد و اگر بسند حجر الاسود را کند بر فیه باطل
 بود و اگر بسند که حجر الاسود را بر جای خود گذارد بر او خیر و صلاح و فلاح آید
 طردن قراهم غول کج را بی زمان بود و اگر بسند که او را حد زدند
 بقدر آن کارهای زمان کند خیر به بقا رستی نیزه که ماه بود حضرت

صادق فرموده که دولت و ملک و عسمر در از و ظفر یافتن و ریاست منفعت
بود و اگر پسند که حربه در دست او نگشت از دشمن او را نصرت رسد حرم
کرمانی گوید که اگر بپزند در حرم کعبه یا حرم سلطان بود از افتخار این بود و او را
چ نصیب شود و عسمر بر زبان است و ذکر شد حسا بهیبت با کسی از
خارج حساب کردن در عتقات افتد و حضرت صادق فرموده حساب
نیاست بدین عذاب از ما و شاه کشیدن مشغولی و سختی و رنج و خیال و
اندوه و عسمر گوید که نو و حصا را در حصا راندن از شر دشمن نجات
یابد و اگر پسند که از حصا را بر آید دشمن بروی ظفر یا بد حصیر زن منفعت
و استماد نگاری که از آنکارا و اذلت امت رسد باشد و اگر پسند که کسی
با و حصیر داد بزرگی که باید حقه کردن اگر پسند که او را حقه کرد و از او رنج
دید بدی احوال بود و الا آخر و منفعت باشد حقه زن و کثیر بود حکمت اگر
پسند که حکمت میخواند نیکو بود **حسلاج** منفعت مردم و خیر رساننده و گشایش
بود خلوا مال و فرزند بود و علوا فروشش مردی خوش زبان و لطیف بود
حقا از پیش خویشان پوشیدن ستر اهل بیت و عظم و اندوه بود و حنوط
نات بود حوض از علم بهر و باید و مردم منفعت دارد و مرد تو اگر و مال
جمع کردن و عالمی که خلق را علم آموزد بود و حوض که اگر پسند که روز قیامت
شد و برخواست و خلق نزدیک حوض که نشاند با دستان ای عادل و بزرگوار
در میان خلق پیدا شود حیض مردان با بقا بود و منفعت زن را با
باشد و اگر زنی پسند که حایض شد بسیار حرام گراید و بعضی گویند اندوه
باشد حرف احتجاج خار اندوه و قرض بود خارش اگر پسند که بدن
خارش کرد و از خاریدن او رنج رسد او را از خویشان رنج رسد خاک
حضرت صادق فرموده که مال و منفعت و شغل فایده که از طرف
سلطان با و رسد باشد و از زن لغوی باید خاکستر حضرت صادق

فرموده که مال حرام و علم ناپذیر و کلام و خصومت و فتن و مکروه و بدبختی و کار
 که در آن خیر نبود و پیشانی بود و خانواده حضرت صادق فرموده است که کینه
 و فرمان و علم و فرهنگ و ثلث است و راست شدن کجا را بود و اگر بزرگوار است
 داشت از اهل علم شود و خواند و اندوه و مصیبت بود و خانواده فرموده است که کینه
 بود و حضرت صادق فرماید که اهل خانه و فرزند و عورت و بزرگی و یافتن طلب
 کرده و زن و کینه بود و اگر بپسند که بر سر خایه است بازمان بخت دارد
 و بعضی گویند او را فرزند می خداید کرد و خانه زن بود و اگر بپسند خانه اش را
 و دشمنی گرفت زنی خواهد بود و اگر بپسند در خانه نشیند مال از تیره کند خسته
 کردن سنت احوال او زن فرزند و بیکدیگر می شود و در پیش و جدا شدن فرزند از
 زن بود و اگر بپسند که او را خسته کردند از کلاه پاک شود و حضرت
 صادق فرموده که بیماری زن علامت خشمش و خشمش که در فصل خود
 بود و هر چه یک مردی بد خود و زن همت و کینه در بود و هر حضرت صادق
 فرماید که اقبال و بخت و فرمان روانی در راست و مالی و زن و کینه و عورت
 و بزرگی و شادی و مرگ است بود و خرنده بخداوند پذیرد تربیت باشد
 هر کس دشمن فرماید و دشمن و در دهم و سوم بود هرگاه زن و متاع
 دنیوی باشد هر کس زن و کینه و دوست و دشمن و مال و نعمت
 بوده باشد هر کس مال و در طلب فرزند نیک بود هر کس مردی بود
 که زحمت مال جمع کند هر کس اگر بپسند خشم داشت چندی که منده زاده
 او باشد هر کس که او بپسند که خشم داشت بزرگی باید خرید و فروخت
 بگوید باشد هر کس مال و منفعت و خیر و رکت و عتوه جاه و قربت با زاده
 مردم در راست بود خشم تمام جمع مال باشد و در تأویل هر خشی هزار
 درم بود و اگر بد بود خشم بد بود خصومت اگر فالیب شود نیکت و الا
 بد باشد هر کس جان جاده کند در هر حال خوب نماید خصم با وقت

بیجا صل و شایسته و ادبش هر حال دنیا و طلب کردن جاه و بزرگی دنیا پرتو و در
 معروف شدن نزد خلق بدروغ باشد خلعت اگر پاکیزه بود و عزت و جاه و
 بزرگی و مرتبت و ریاست و کثرت دین و کثرت باشد و تاویل آن بعد از قیمت
 آن باشد خلعت اگر گشاده رویی بیند بزرگی باید حشم زیادتی در دین و مال و
 منفعت در دوزخی دلالی بود مردمان را خطبه خواندن اگر اهل او بود نیک و
 خیر باشد و الا بد باشد چنانچه اگر بر تخت باشد بزرگی باید و اگر بر جای کعبه
 عمر کن باشد نیک باشد حشم قوت و ظفر بود خندیدن غم بود و آینه
 خندیدن فرزند و بنا رست و خوشوقتی بود چنان یعنی غنیمت حاصل و مرد و نیک
 و دین و نظام کارها و عزت و خرمی بود خود اگر پولاد باشد قوت و عزت
 و جاه و منزلت و بزرگی و فرزند و بنا و بزرگی مال و خیری از خویشان او رسد
 خوشش اگر غم شیرین و الا بد باشد خوشش اگر سبز و خرم بود فرزند
 رکت و زیاده و مال و فراخی سال و کثرت نعمت بود و اگر خشک باشد
 تنگی و فقر و عذاب باشد خوک مرد و شمشیر توانگر و دین نعمت بخیر بود و اگر خوک
 خانه بود فراخ دل و بلند و بد افعال بود و خوردن گوشت خوک مال حرام
 باشد خون اگر بیند که از تن روان شده جراحت ندارد در شوت سنانند
 و اگر جراحت بود اندوه باشد و اگر بیند که خون از او رفت ضعیف گردد
 مال حرام باید در هر حال خون نبود نیک و اگر معتبر از تشریف حال نیک زند و کج
 شود خیار تازه و سبز و کلام شیرین بود و زنی که بوی رعنیت کند و پانی
 بشادی و منفعت از دوستان و خویشان بود خیار چسب میانه بود
 خیمه اگر بیند که چمتا و خیمه زدند اگر اهل او بود ملک و مال و جاه یا بد بخت بود
 و کجایی آن و اگر برکت سیاه باشد غم بود و اگر ملکات او نباشد حرد و شرعاً واجب
 خیمه ریز خیمه یعنی آب و این اگر گرم باشد عمر دراز باشد و اگر بید کسی بر او خیمه
 انداختن مال بیت او بروی آینه زند صرف الدال دارد و اگر بیند که

دارد خورد و موافق افتاد بگوید و الا بد باشد و اگر حسنی دیدن جزو آن اند
 و تفکر باشد داغ داغ دیدن نیک بود و اگر بسند داغ گرد گنج و مال با
 و سپس دلیل بر آنست جزو مال خوانسته کند و اهم مکر و حیل و فریب
 و آنها اندیشه و غش باشد و ما عنی مفت و رحمت بود که مانی که بد که دما
 در تاویل الی شهر بود که بد و میرا بشمارند و تبه مرد این زن و خادم
 و قوت و صلاح و غیره در مال و نعمت فراوان و خیر و رکت و میراث
 از جهت زمان بود و بسیاری دانیا که بد که اگر کسی بسند دیگری میکند
 و او را بهره از آن شخص باشد دلیل کند که مال مردم را بگیرد و حیل بگیرد و
 کارهای دیگری کند و حال فتنه و فساد مردم و دروغ و تحرش وادی
 و فراخی بود در ارج زنی خوب صورت و سیاه چشم و باشد هر نماز کار و کنیزک
 خوب رخسار بود و بچه در ارج فرزند بود و در آنچه حضرت صادق علیه السلام فرموده
 که فرج از نعمها و قوت و محبت و ولایت و مال و نظام و زن بگوید و درها
 شرا و وزن و خادم بود و اگر بسند که در بی برونی او کشته شده مال و نعمت
 باید در و از اگر در و از شهر بود حاجت باشد و در مانی شاه مردی است
 از ارکان پادشاه که از آن بزرگتر نبود و در حجت دانیا که بد که در حق
 که در نزد مردم عزیز باشد و لباسش مرد شریف بود و در هم تاویل آن را از مرد
 کند در هم حضرت فرماید که سخن درست گذاردن حاجت ملکست و آل
 جمع و دوست و فرزند و رفیق و روزی علال و فتوح و امنی و کنیزک باشد
 و در هم منشوش کلام ناخوش و جنگ و خصومت و اندوه و زندان بود
 و در هم اندوه بود و در و بیخ گفتن و شنیدن آن نقصان مال و حال
 بود و خبری از دور و دگر نمی گفتم بخاری مرد بخار مرد و ناصح و نیکو خواه
 ولی صحبت و با مردمان منافق و بد مذہب بود و برادر اخلاص رود
 در ویش این سیرین گوید که در ویشی بهتر است از لواگری خاصه در

راه دین بود و اگر بپزند بدوش خرمی و از غم رسته شود دریا خلیفه و پادشاه
 بزرگوار و عالم بود اگر آب در پاروشن بود پادشاه عادل و یار و اگر تیره
 بود منفرد و معاند باشد و حضرت صادق فرموده دریا پادشاه و رئیس و عالم
 بود و خلیفه و مال و کار و بزرگی باشد و در ویدان بیماری باشد که شرف کم
 رسد و شفا یابد و دزدی چنانست باشد و ستارچه منفعت دختر و کنیزت
 خورد و خطای اندک باشد و ستار سر ریاست و عت و ولایت و
 مرتبت و قدرت و مسافرت بمقدار دستار بود این سیرین که بد که اگر دستار
 سفید بکیزد در سر خود بپزد صلاح دین و دنیا باشد و ستار مسی که تیره بود و در ستار
 کردن از فکر و خیال خیرت رستگار شود و آنچه در آن خورد کند از آن تعبیر کنند
 و ستار حضرت صادق فرموده که برادر و خواهر و یار و دوست و فرزند
 رفیق و توانائی و ملک و مال و محبت و صنعت و پیشه و ری باشد و انیال گوید
 که دست راست برادر و دست چپ خواهر باشد و ستمن اگر بپزند که
 بر دشمن غلبه کرد نیکو بود و الا نیک نباشد و دیدن او اندوه در کارها و ضرر
 و بستی بود و ششام اگر بپزند که کسی دشنام داد بر دشمن غلبه کند
 و عا کردن حاجت روا می بود و اگر بپزند که بر ظالم دعا کرد برادر بگردد
 و فزون معروف شدن باشد و کان دشمنان پادشاه ظالم در
 سلطه و همسایگان بود و اگر بپزند که در کان گوشت میخورد مال حرام بدست
 آورد و لالی کردن مصاحبت کردن میان خلق و راه راست نمودن کار
 نیک و امر معروف بجا آوردن باشد و ک بدانکه دل پادشاه تن است حضرت
 صادق فرماید که مال و ریاست و فرزند و شجاعت و قوت و حرص و دین و
 و شهوت و نهان استن احوال بود و اگر بپزند که دل تنک شد کارها بر او بسته
 گردد و اگر بپزند دل خود را در دست دارد بیماری را کرد و نیال با مان و مال و ر
 و عیش بود و نیال هر چه هست از آنچه تعبیر کنند و نیل زیاده و مال و بزرگی

و حیات اگر بیند که داخل دینی شده و نام آن را نداند خبر دیگری بود و اگر نام او را
 نداند بود و یواری حال بیند بود و اگر بیند بر دیوار سودا است و آن دیوار محکم
 و استوار است حال بیند بود و دنیا مغزی گوید که مردی بزرگوار باشد و یواری
 دیدار دشمن و فساد دین و ششوت و بهوای نفس مشغول شدن از طاعت و دست
 برداشتن بود و یواری مال حرام بود مغزی گوید که اگر بیند با دیدن صحبت کرد با مردی
 بخوار و مفید صحبت دارد و آن صحبت دین و دنیا آید و بدنام شود حرف
 الذال ذکر آنست مرد بود و انبیا گوید سمر زنده و بزرگی و ناموری باشد و خست
 صادق فرموده که دیدن انبیا فرزند و اهل بیت و مال و عتبت و زرکی و طلب
 حاجت و کرو بافتن بود **حرف الراء** را زبانه و راه هر دو غم و اندوه و بیماری
 بود و آن اهل بیت و دوستان که بر ایشان اعتماد بود و مال و چشم شد راه
 شاه راه دین را نشد و گاریکو و طرب و آسایش و آسانی و راحت مردم بود
 و از هر بی و شک و خصومت و دروغ و بنای عیش و بیماری بود و سبب اگر در
 شیرین بود و معتبت باشد و آخوب نیست و باب دیدن و زدن و کلام هفت
 و دروغ و حتمال باشد و چهار شرف و بزرگی مردم و در دشمنانی و بیکوئی خان و چو
 و خوشی و شادی بود و رستخیز قیامت باشد و دیدن آن اگر اهل غذا و ظالم و
 طاعنی باشند بیکو شود و اگر مظلوم باشند بر ظالم غالب شود و عید و پیمان و دین
 و امانت که از دین و قضاء حاجت بود و رضوان دیدن و گرفتن از خاندان هشت
 چیزی بیکو بود و رفاقت و سرگشته بود و رفقه بر جاده و وقتان خصومت باشد و هفت
 مردان اندوه و دنان را روانی و صوفیا را بیکو بود و گشتن و معتبت باید که از لفظ گویند
 تعبیر کند و کاتب فرزند و غلام بود و گشتن مفید صلاح و مسخر و بخ دل و سبزه بیکو
 و سبب بد و زدی بیماری و بیکو و نام بود و روبا و مرد مکار و غدار و زن و کینه و دروغ
 زن باشد و و بزرگست مردی بزرگوار و چ و پا دشمنی و مال و نعمت و
 ریاست و شجاعت و ظفر و علم بود و و بیکو و بزرگترین رذایل و زحمه و دروغ

دوشنبه و چشنبه روز روشن و صافی بود روز سه دوشنبه در ماه رمضان بزرگ
 دریاست و نذرستی و تربیت و نظیر بر دشمن و زیاده نیت بود و حج کردن و غنای
 نمودن و پسری برای او حاصل شود و روز چهارم روزی لطیف بود و روز شنبه
 دین پدی و علم و حکمت و در دراست و اعتقاد پاک بود و روغن زن خور و می و گینه
 با جمال و ثنای نیکو و کلام خوش بود و روغن گینه زنی بد و مردی منافق و کلام
 زشت و روغن فروش مردی فریب آلود بود و روغن اسب و ثنای نیکو بود
 روی خوش اگر روی خود را صاحب حسن جمال میزد شرف و بزرگی
 و منزلت یابد و اگر بد و مکروه میزد آذوه و خشم بود حضرت صادق علیه السلام فرموده
 که شرف و بزرگی و خواری و حقارت و نظام کارها و دین و دیانت و اندوه
 رسوائی و قرض داری و کار نیکو و تو قسین طاعت بود و لو اس اند و بود
 و اگر شیرین بود نفخ و خیر باشد و ریحان فرزند زن گینه و کلام خوش
 و محبت علم و کردار نیکو و دوست بود و ریحان گویند سفر و کار مردم و عسیر در
 و منفعت باشد ریش طعن مردم و غرت و جاه و تربیت و هیبت و مراد
 و نیکویی و تزویج و مال فرزند و گناه شدن و آرایش بود و ریش یعنی زخم و جراحت
 اگر بسیند که ریم و حرکت از او میاید و مال حاصل شود و یک شنبلی
 دنیا بود خصوص یک بسیار مال و منفعت و غرت و رفعت است لیکن
 با ریح و عشا باشد و گویند آذوه و ریح باشد حرف الزام را دان
 اگر میزد زن که دختر را دخیل و نیکو بد و رسد و اگر بسیند و در حال سخن گوید حرکت او
 باشد تراغ مردی فاسق بود و تراغ بسیار لشکر و گرفتار نهان آن بازی در تراغ
 صحبت کردن بود تراغ غم و بیماری و خدمت و مصیبت از طرف زنان باشد
 زانو دشمن طماع بود و زانو مصیبت بود زبان حکمت و ریاست و در
 و نهان بود و زبرجد مال و خرمی و منفعت بود و زانو اگر بسیند زبور میخواید
 توبه کند و زانو کرد و زخم ظفر یافتن و خیرات و منفعت رسیدن و نقص

مال بود خاصه که از آن خون آید زرد و حوبه بیماری باشد زدن شفاعت و جبرام
 است آن شدن کج شکل و سفر و شرف و بندگی و مال حرام میباشد زرد مردان را
 غم و زمان را ننگوست و اگر بسند که کان زیافت عت و بزرگی با بد و خست خوب
 صورت نکاح کند زرد الو اگر بوقت شیرین بدهرند و بخورد بعد و آن
 و بیماری او را حاصل شود و اگر بغیر وقت و ترش بود نگویند زرد و حضرت
 صادق فرموده که ای اهل بلا و حسن و قوت مال زنگانی نگویند و زرد که مردی
 ادب آموز بود زرنج رنج و بیماری بود زعفران اگر بسند که زعفران دارد و زرد
 او را مدح کنند و اگر بسند که خود را از زعفران بکشد نمود بیمار شود و اگر بسند
 که زعفران بسیار دارد مال نعمت باید زعفران پادشاه متواضع بود و فرزند و
 مال و نعمت باشد و اگر نیند متواضع او شد غلامی یا بدو آن غلام پادشاه باشد زعفران
 اندوه و بدنامی بود زکوة اگر بسند که زکوة مال ادب سارت و خیر و برکت است
 شدن کج شکل و قضا حاجت و ربانی و رستن از غم و زیاده مال و ظفر بر شستن
 زکال بینی زغال مال حرام بود و اگر بسند که جادو از آن سیاه شد از پادشاه
 رنج و مضرت باید زنگام بیماری چشم گرفتن و منفعت اندک بود زمررد
 فرزند و را در و کثیر خوب روی و کلام خوش بود هر چند بزرگتر بود تا ویل آن فویر
 باشد زمرستان اگر سخت و سرد بیدار پادشاه با و زیانی شد و اگر ملازم
 بسند پادشاه عادل بود زمین متعلق زمین نیا مال و ملک بود و اگر بسند زمین
 حرکت کرد خوش باشد زن شادی و مقصود و زیانی و شغل و نبوی و شریع
 نعمت و محفل و توانگری و شکی باشد زنگار اگر بسند که زنگار در میان دارد اگر
 مستور بود با کدین گردد و اگر فاسق بود که فرزد زنجور غلامی و جو غلام و مردمان و
 و شکر و شمع و فرزند بود و اگر بسند که او را که بیدار کند زنجیل و بدن
 و داشتن آن زن فرزند و کینه کت و قادم و قوام دین و صلاح بن و جسم و زوال
 و نعمت و برکت و میراث بود زنجیل بافت خداوند کار بود زنجیل غم و زیان

و خدمت بود زنجیر محبت باشد و درازی و کوتاهی آن تقیید کنند بر زیاد و کمی کنایه
 و بدین شرح خاندان بزرگ بود زندان اگر بسیند که او را در زندان کردند و میرد
 در هر حال زندان بخت کبر و انانیت آن زن که نیک باشد و از گرفتاری بخت باید
 زها زن مال است و هر زیاده و نقصان که در دنیا بریند تا ویل زن باشد زهر خوردن
 زهر مال حرام و فرو بستن کجا رواند و چشم خوردن و تقیید باشد که برنج بدست آید
 ز شکر و دیدن و خوردن بخونی و آلوده شدن لباس حرام بود ز میوه غم
 و آلوده و روغن آن خیر و برکت مالیدن آن بر بدن خیر و منفعت باشد زیره اگر کش
 ناستد منفعت برکت بود و آلا آلوده باشد زمین زن بود اگر بر پشت حیوان باشد
 و اگر باشد حکم نیک و بدی از آن کسان میشود و اگر میزد زنی خرد کتیرگی خرد با زنی کبر
 حرف السین کار مرغی بود که او را از نیند گویند دیدن آن حرف دروغ و مرد
 کافرو زبان بود ساطور مردی شجاع بود که فرق کند میان کارهای کسان و سوا
 و اگر کسی بسند که ساطور دارد با مرد موصوف و دست شود ساطور دست است
 و منعم و شریک بود ساق مال محبت و عمر و مردان را زن و زنا ترا شوهر بود
 سایه عت و عینیت بنام و مرکب قطع باشد و سایه کوه بزرگی باشد از شا
 و سایه شهر سلطان سایه دیوار بزرگ و سایه دخت راحت باشد سایان
 با و شاه فرومایه بود سپهر برادر و رفیق و قوت بنام بود بعد از بزرگی سپهر
 مال دشمن بود و اگر سپهر زحمت نوری که که شست و خوردنی نباشد بیلند مال حرام باید سپهر
 دین و راه اسلام و عفاف و پاک و ورع و تقوی ترک دنیا و نعمت بود فاضل در موسم
 خود در ملک خود بیند سبل در چشم دیدن نقصان وین بود سبب و منافق
 و زنا فاضل و کثیرت و قوام دین و عمل حرام و درازی عمر و میراث زن که او را
 حاصل شود و نعمت و بزرگی بود سبوس حیا و دنیا ز مندی بود ستارگان
 حضرت صادق فرماید که فقها و علما و فضلاء و زهاد و سیران خرمیند و در
 جنگ و شکر کردن بود و انیال که مید بزرگان امیران پادشاهان و دایه و وزیران

ستون خداوند دولت و مردم محکم و مردمی محشم در دین اسلام و قوت کارها
 و ولایت مردمان باشد صحابه اگر شهنشاه در پادشاه و اگر کرباس بود در عبادت راغب بود
 سجده کردن چنانچه عالی را بگوید و اگر پادشاه و بزرگ قوم را سجده کند رنج میزند سخن
 گفتن شنیدن عت و رفتن و دو بهر زبان که سخن گوید و شنود حکم از آن کنند اگر
 سر می گوید و شنود جاه و منزلت باشد و اگر کفری گوید و شنود با بزرگان و در صحبت
 و اگر تندی گوید با مردم سر و مایه صحبت کند سرداب حضورت باشد سر
 حضرت صادق فرموده که دیدن سر رئیس بزرگی و مدروا در امان عالم و هر ده
 هزار عالم و پسر و کنیز و نو انگری و مال نعمت بوده اگر میسر خورد سرمایه خود را
 بخورد سراب علم باطل مانند سحر و جادو تحصیل کند سر امروها و شاهای و سر
 ولایت و وزارت و سر بهیچ بود و اگر بسند سر برده ملک اوست بزرگی عظیم باد
 سرای مرد در این زن مرد و نو انگری و انیس و علم و عیش و مال ولایت و عت
 و امانت باشد شرب متاع دنیوی باشد شرف و قدان رحمت است و اگر سرفه در
 کلام اندیزد سر که مال بسیار و اگر خبی ترش بود غم داند سر باشد سر کین کاو
 و کوفتد مال مراد بود سر کین آدم مال حرام باشد و منفعت کنایش کار بی
 بسته و خزینه کردن مال و زوال غم و سر کین دان خزینه بود سر مه مال است و سر
 کشیدن ریح و نفی دروغ باشد و سر به ربا خود را بر دم نماید سر مه دان
 کس است که همواره ذکر خدا بگوید کند سرخ اندوه بود سرود گفتن دست
 و کلام باطل و رسوائی و جنت و علم و حکمت و رفیق بود سرین بگوید و سر
 سرش اندوه بود سر سیم دشمن مغفقت و اندوه خوردن بود سطل فام
 بود ستر بد بود سعد و شستن نیک و خوردن بد بود سغیاب اندیشه و
 لنگ بود سغیاب خبر مکره و کلام دروغ بود بانده صدای او و فاش شدن از
 و مصیبت بود سفر کردن بنگو است خصوص اگر سوار باشد سفره کند و خدمتکار
 و کس نمایش بود سفره صل سفره از و اندوه و بیماری فرزند اگر نکات او سبز

باشد نفع یا بد و خوردن آن ضرر بود مستقام مرد و میزد بود و صفاتی کردن کارهای نیک است کند
 است و دشمن دوست باو است طامع و دانشمند و خادم بدخل و مردم آزاد را برادر
 و اگر میزد که مادی برادر با نیک کرد زنی فرود میاید و آزاد کند سلاح قوت و بزرگی
 و دولت و ریاست و ولایت و صحن بود و سلاح ناز با و شاه بزرگ بود و سلام
 کردن اینی و شاه دی و قبال و منفعت مال و زنی خوردی بود و سیاق خصوصیت
 باشد سما روغ و آن خبر بود سمور مردی کار و در این عالم بود ستم فرزند بود
 و اگر میزد که درهای خود ستم داشت نذر و اسب عمر خود را بخوشی گذراند سنان
 و ولایت و محبت و ظفر و ریاست نفع بود و سیاق مردی غریب و نو اگر و ستم
 بود و سنجید فانی بود که از مرد صاحب برج بدست آید سندان بزرگی و منفعت و قوت
 و نیک و قبال در کارها بود سنگت مال و بزرگی و سخی در کارها و کسب برج حاصل کرد
 بود و اگر میزد که سنگت انداخت و در اتمم زمانه ستم سیاه و سفید منافق
 باشد سواد و این سیرین گوید که اگر میزد سوار می میگردد بر قدر آن است و سلاح
 از با و شاه بزرگی و نیکت یا بد سوره های ستر آن مبدان است هر سوز و دلی
 کرد و مطلق قرآن خواندن و نیکت سوزن صلاح کار باشد سوزن مردی خوب
 بود و خوردن گوشت او مال و منفعت بود و با نیکت او نصبت است سخن گوشت
 بد خورد سو کند خوردن اگر است خورد هدایت یا بد و اگر دروغ خورد بسیار بد باشد
 سوزن اگر در گوشتی بود و درون او شود از آزاد با و شاه و نگاه کرد و سلب فرزند
 و نفع و بیماری و کینه و دوستی و فرمانروائی و صاحب خبر غایت و حاضر بوده باشد
 را نبال گوید که سبب خواب نیکت بنده بود سیر دیدن خوردن مال حرام
 کلام زینت آن پس مردم و اندوه و کج خلق و سختی بود و اگر میزد مرد صاحب است
 توبه کند سیاح و کرم و حیل بود و سبیل دشمن بزرگ و با و شاه ستم و ملا و ستم و غم
 و غایت و حق و باری تعالی بود ستم نقره بود و بنده ستم نقره با و در نادر و در
 بود که خلق از پیش او سخنان است و خوب گویند ستم علم و حکمت بود و سخاوت

و کفر و ایمان زنده گانی و مرگ بخیلان باشد این سیرین که بد شریعت بود صرف بشتین
 شاهانه دیدن شاهنما می درخت برادران و خوشان اهل بیت صاحب غایت بود
 و اگر شاخ درخت دیگران بیند خروشته آنجواب بر صاحب آن کند شاد و بی
 غم و اندوه بود و اگر خود را بخندان بیند غلبش نزدیکت باشد شانه مردی است
 که با دوستان موافق باشد شاهین حضرت صادق فرماید که قدر و منزلت و
 فرمانزدائی و مال و نعمت و فرزندی بود و اگر بیند که مطیع او شد از پادشاه ظالم بزرگ
 مایه شتاب اندوه بود و در شتاب همتا عیش و راحت بود شبانی بخت و
 اقبال و شبان دیدن هر دمی صاحب و مدبر بود شب طاری دیدن کردن کلام اهل
 و مجال است شب بیه مردم گمراه و محروم باشند بختش دشمن ضعیف باشد
 شتاب در خواب بخت و صبر در بیداری باشد شراب حضرت صادق
 فرماید که زنی خادم و کنیز و خواهر دین و صلاح زن و عمر در مال و نعمت و خیر و برکت
 و خیر از جهت نان و بد مشرّم کردن خیر و صلاح باشد شستن در خواب زن
 سر را با آب سرد و جوی و حوض و دریا و لیل کند که از غم نجات یابد حضرت صادق فرماید
 که شستن با آب سرد و لیل بر تنه کردن عافیت از بیماری و رستگاری از درد
 و بانی از زهر و شستن با آب گرم غم و بیماری و روی شستن بر آمدن حاجات
 شفا یافتن و حج کردن و فرح یافتن از غم و آیتی از خوف دین پاک و حاجت روا
 شدن باشد شطرنج دیدن آن کلام دروغ و بهتان بود در هر حال دیدن آن خوب
 و خیر بود شعر خوانی اگر غزل و مدح و هجو باشد خوب باشد اگر توحید و بیان حقیقت
 باشد بگو و خیر است شغال جنگ و خصومت و عداوت با خوشان و اقربا
 از دکان و خوردن مال حرام دیدن گوشت او باشد شغال اگر زرد بود بیماری است
 و حضرت صادق فرموده که غلام و پسر و کنیز مال و منفعت و جاه و عزت از
 مردم غریب و دشکار کردن اگر گوشت او حلال باشد مال و نعمت باشد و الا شگو
 بود شکر خوردن گرفتن دیدن کلام نیک و بوم و دادن منفعت و عزت

جاء و فرزندانش بدید و آنچه در خواب دیده اشکر کرد و آن چند را اندر سنی و قوت و
 زیادتی مال و جاه و نعمت و منزلت بود و اگر کند باشد آزاد کرد و شکستن اندوه و غم بود
 و هر چند شکستن آن مصیبت و بین دنیا بود بنگذ نیگو بود و الا خوب باشد شکستن علم و تجربه
 و قوایم غش و موضع فرزندانش شکسته مال هلال باشد شکسته خوار می دلت بود شکسته
 کینه که خوب و بی باشد شک از همه گناهان توبه کند شکستن و پیش اندوه باشد
 و خوردنش بدتر باشد شکور زود کینه که و خادم بود و دست او را خوردت باشد شمار عبد
 و محنت است شمس در بنام زن بود و در خلاف نبود حکم و فرمانروایی و فرزند و ملک
 و دولت و منفعت مال و فقر بود و اگر بزند شمس در دست او بدید و محنت آن مال و حکم
 رانی و فرمانروایی بید و فرزندانش او را حاصل شود شمع عت و فراخی نعمت و کاف
 و پادشاه عادل و فرزند و عوسی و مال و بزرگی و سیر و پادمانی و علم و عیش
 و ثواب و کینه که و زن باشد همه اینها چنانکه بید شود شمس کردن
 با صاف طلب کردن محبت و حبه و تندرستی آن بکاربرد و غرق شدن در آب بود
 دنیا غرق شود شکوفه اندوه باشد شهادت الکوشادات آورد از اندوه و غم
 نجات یابد شمس بکسین با بوم میراث هلال و غنیمت و علم و ملک و قرآن در روزی او
 بود شمس در میان وین پاک و راست و کارهای آشکار و عیش و شرف و زنی که جنت
 او باشد و پادشاه و در شمس شمس و عاتق و قوت و اینی فقر و استواری که را باشد
 شور با خیر و منفعت باشد شمس بکسین سباه دانه جنت و خصومت باشد شیر
 هر چه نازد و شمس بین نر بود و شکور باست و خوردن و روزی هلال و مال و فرزندانش
 و غم خوردن بود و اگر از حیوان حرام گوشت باشد مال حرام باید شمس مال و منفعت
 و علم و ملک و فرهیخت و شادی و ثواب بگو از طرف پادشاه باشد و کینه که
 روزی گفته اند شیر جا نوزیت می دشمن قوی پادشاه و مردی دلاور روزی که
 باشد شمس خوردن و روزی هلال و فراخی روزی عیش و شرف و کثایش که را
 بود حرف الصاد صابون اگر بید صابون دارد و با او جابه میشود از کارهای

نه کند صرانی مردی طاع و عالم باشد صاعقه غدا بکمی باشد صبح و بد صبح
 صادق خوب خبر و کاذب بد و شر بود صبر مردی عالم بود که عیالش سخن مجال و خوردن
 اندوه باشد صحرای شادی و خرمی است صراط حضرت صادق فرموده که کارزار
 کار صفت محاطه و خوف و ستم از طرف پادشاه و اتفاق کردن باشد و اگر بیز از صراط
 گذشت از بلای بزرگ ایمن گردد و صفت سرای بد و دوا بود و اگر صفت نوباست
 در از می عسر و تنگدستی است صلوات فرستادن روری سراج کرد و صمغ
 مفت اندک بود صدوق خادم زنان باشد خواه مرد و خواه زن صندل فربین
 و خمر و مفت جاه و حرمت بود صندل سرخ بهتر باشد صورت اگر صورت خود را
 بصورت دیگری بپزند او را بشوین بگرد و اگر بصورت جانوران میب بپزند بد است
 دروغ گوی باشد صوفی حضرت صادق فرماید که صوفی دیدن دست از دنیا
 کشیدن از خلق کناره گرفتن بطاعت خدا مشغول شدن طبع از کسی نداشتن بود
 و اگر بپزد صوفی شود در خاتمه با صوفیان برادر است آخرت گیرد و خیرات کند و در
 دنیا گوید صوف مفت و نبوی و دینی و بطاعت مشغول شدن و تعقل شدن
 و کردن مردی بود که در دست او حق بداید حرف الضاد ضعیف است هر یک
 از اعضا خوش باشد خاصه اگر سر خود را ضعیف بپزد بسیار بد بود حرف الطاء
 طالع دیدن بزنی و جاه و خزینه داری ملک مال و منفعت جمع کردن باشد
 طایس زخامه و کثیر و فرزند و نفع از زنان باشد طایوس پادشاه محرم
 بزرگ قوم باشد که خداوند مال و خدم و جمال چشم بود باشد و اگر بپزد طایوس
 مال دست از پادشاه و عو جاه یابد و طایوس راه دینی صاحب مال و جمال بود
 طایحون جنگ و قتل و کارزار و بلا بود طایح مرد حریص جنگجوی با خصومت است
 و طایحی کردن سخن بیجا صهل باشد طایح شیر خوردن و اندوه و نصرت از سلطان
 بود طین خادم محبت و کنیز و فائده از طرف زنان و دولت و عزت بر طین
 طین بود طین خبر مکرده بود طیب مرد نصیه و عالم در دین بقدر عیالش در طیب بود

طلاق دادن نگوید طلوع شکوفه خرم باشد بدن و فرزند و نعمت روزی و نفع
 و گرفتن مال برز بود و طنبور زدن شنیدن نصیحت اندوه و کلام باطن باشد طوطی
 فرزند و غلام و زن یا گره و شکر و جلد و مردی یا بد که برادر است رود باشد و خوردن
 گوشت یا دانه اشخاص موصوف مال و نفع باید طوق حج و ملک و نصیب است امان
 و غلام و کنیز باشد و اگر طوق در کردن اسب بپزند یا دست بزرگی یا بد طبلستان
 حضرت صادق فرموده که عت و جاده و فرزند و دوست و دیداری و عظیم و جزئی
 و دین بنگار داشتن و شمشیر بود تاویل او را از الوان زیاد و نقصان می کنند حرف
 انشاء عظیم اگر بپزند کسی بر او عظم کرد ظالم محتاج او شود و او ظمیر باید ظلمات
 کفر و تحریف و فرستادن را و بدعت و در ضلالت افتادن بود و اگر بپزند که از عظمت
 بیرون آمدن او اندک گردد حرف العین حاج مال از پادشاه و صندوق از
 حاج از خوشان یا متربان پادشاه و زنی خواهد و بیت حاج کثیر باشد عاشق
 اگر بپزند عاشق شده آرزو مند و در هر نفس همان چیز شود عالم اگر بپزند عالم شود
 در سبب بزرگی و عت و جاده و قبول مردمان و کامرانی و ملک یا بند عبادت
 اگر بپزند عبادت میکند شادی و خرمی یا بند و اگر بپزند که در جانی عبادت میکند
 که در شریع جایز نیست یا کمربست بگوید باشد و دریا کاری کند عدد در خواب
 عدد معین دیدن چیک است دو صد هزار یکی بگوید عدد پس بچند خوردن نگو
 و خام بدو در عیش و ریاست و بزرگی و منفعت رفعت و قربت و عزت و
 بزرگوار می باشد عرق اگر بپزند از او عرق آمد زبان می کند عروسی بدو خصوص
 با ساز و رقص و اگر بدون آنها باشد بهتر است عرق شدن صدمت و بزرگی
 جلال یافتن بود عیس خیر و منفعت باشد عشا ر یعنی باج گیر مردی یا همکار
 بود و عصار دیدن بنمایا شد عطا اگر بپزند کسی با عطا گرد یا از بد بگری عطا نمود
 معلوم کند از چه جنس بود از قرار آن تاویل کنند عطله اگر انجمد لقمه زب
 العالمین بگوید سعادت عاقبت بخیری بود عطل حضرت صادق فرموده دیدن

مصلحت دولت و مادر و پدر و پادشاه و مال و فرزند بود تحقیق مردی که میل و پارسا
 باشد علامت اگر علامت میگوید خوب باشد و الا بد بود علم بزرگی و سفر و عز و جاه و نیکو
 احوال بود عمارت و اصلاح کار و نویسی و خیر و منفعت و کامرانی و کنایه ایش کار بود
 محمود و مردی درست و راست و کلام زشت و مترو زکات و عتاب مال نعمت
 باشد که برنج بدست آید خنجر معیشت و کامرانی و بیانی نیکو و ملک بود محمود و مردی خیر
 و پادشاه و پارسا و عادل و شایسته و آفرین مال نعمت و بزرگی بود محمود و سوز کینه
 با فرزند و غلام هر دو نمند بود عورت بد اما که عورت از زرافات تا را نو عورت
 اگر عورت خود را برهنه بیند و او را ننوشد بد بود و اگر میبند نیکوست عید اگر زن
 باشد با مردی عاقل و در کار خد و اگر رمضان با مردی عابد و زاهد صحبت کند و از او خیر
 بیند و اگر عید ترسا و ایوب و بیند او را از دشمنان غنا باشد حرف النین غار اگر بیند
 در غار رقیم شد بدید و غار دیدن در هر حال غایت غارت جات خدمت
 و شتم و ازانی زخمها باشد خالیه ادب و فریبک مدح و ستیزین و حج و مال و خیر
 و خوشه و دفع بود غایب اگر میبند غایب از سفر آید او را خیر رسد و اگر غایب را
 بر بیند کارهای اکتاف و کرد و عمارت و صحبت بود و انقناع او میگوید و غرامانی
 خادم دانا و دوست مهربان شاگرد بزرگ باشد غرق شدن پادشاه اگر کش
 کند و اگر بیند که غرق شد و بیرون آید از کارهای نیادست کند حضرت صادق فرمود
 که غرق شدن آسب بسیار و قبال و کار خوب صحبت مردم غایب دفع بود غرق
 یعنی جهاد کردن حضرت صادق فرماید که غرق کردن خیر و برکت و سنت رسول است
 آوردن او و وظیفه یافتن و صحبت از بیماری و اطاعت نمودن پادشاه عادل و نیکو
 عملها و صحبت یافتن بود و پیش از حجاب غسل کردن از اندوه و برهه خلاوت زن
 شوهر کند و مرد زن که در غلام شدن بد و خریدن خوبست غم شادی و خیر و شر
 بود و اگر خود را در غمی و دشواری بیند کج یا بد غنیمت اگر از اموال کفار غنیمت یابد
 زخم از زان شود و غنچه اگر بیند از برای مردار بد غنچه آید شد علم و مال و دفع دنیا

و قرب سلطان بنید غوره دیدن خوردن صفت و مفت بود حرف الفاء فاخته
زن دوا شدن حاجت فرزند و خادم بود قال گرفتن ظفر بر دشمنان رسیدن
برادر دوا شدن حاجت بود قال و ده سال در آن بهتر است که بخواند نه شش و نه هشت
مالی بود که پیرنج بدست آید فتنه دیدن نجب نباشد فراخی بجای سترخ نکند
کار با دوست زن باشد فراس دلاله وزن است فرج اگر بیند مانند زمان
فرج دارد خواری و ذلت بید و اگر زنی بد که از فرج او که بر سر او آید او را سر زندی
وز در اهزن حاصل گردد فرزند اگر بیند او را جبری شد خیر و مفت بیند او را
پسری شود و غمگین و محزون گردد ولی زود نجات یابد فرعون بادشاه جبار و ستمکار
باشد فرود آمدن اگر بیند که از بلندی سرود آمد و مالش نقصان پیدا شود فتن
مفت بود و اگر تلخ باشد نیکو نیست فطاع خوردن و مفت و بوسه دادن خدمت
کردن است و زایل شدن غم و اندوه باشد و فطاع فروتن مرد خیر بود فطرا حسن
دعای بد و اندوه بود فلولس مفلس است فمدق مال و نعمت بود و منفرد شدن
نخیل است فوطه شاد گامی و پوشیدن و راحت و تندرستی بود فود
معنی حمزه یا به اندوه و بیماری و خصومت و لجاحت و نام سازگاری با اهل و عیال
حرف الفاء قاضی اگر بیند که قاضی سدید پنج بدو اگر قرار نهد و مالش
از دست برود و اگر بیند قاضی را و تنگه کرد حرمت منزلت یابد قافله اگر بیند
اهل قافله مفدا کا فرزند و الا نیکو باشد قالب اگر قالب کفش میزد خادم باشد
قاسی دیدن کس در نگوید قبا که اگر بیند قباله داشت ولایت یابد و
و حکمت و ریاست و محبت حاصل شود قبا پیاد و قوت و ظفر و سر و زرگی و عزت
و شرف از بادشاه بود قیان خوب باشد قلیح زن کثیر که مشرف خانه
بود قلم بد گوشت قدید خوردن بردن و دادن چله بد باشد قسره یا این از خون
و زایل شدن غم در ستن زافت و بلا و ظفر یافتن بر دشمن و دوا شدن برادر
و خیر و برکت و دوا و قلم بود و قرا به کنده پسری بود که مال بد و بسیارند و فضل زدگار

حسن بود و قدر ارزشم است مرد را بدوزن یا بیگونی قضا ب اگر مجهول بود ملک الموت بود
 قصه خویش از حرف این بود و قصه کوی مرد بگو مختبر شد قطران مال حرام است
 نفس زندان جای نیک با وحشت بود فضل دیدن سائین قوت و محبت و زن
 و عمارت دین بود قلعه دولت و نعمت و قلعه سائین صلاح دین بود و اگر بسند دین
 در قلعه کرد بیت اقلیه گوشت نجبه بهتر از گوشت فلیه است و در قاعیل از هر حیوانی که باشد
 از او تعبیر کنند چهار مازی مشغول شدن بکار باطل و هلاکت و جنگ و خصومت
 و مصیبت باشد قذیل از هر حیوانی که باشد و توفیق عبادت و طاعت و تقوی و عزت
 و دولت و کثرت و کمال را بود و قذیل از هر حیوانی که باشد و توفیق عبادت و طاعت و تقوی و عزت
 باشد قی کردن توبه کردن و نصرت و اعظم رستن امانت باز داد و ندادن
 کار را بود و چیزی بکسی داده باشد باز گیرند صرف الکاف که مغفرت بود از مرد
 بزرگ یا از سلطان کارزد محبت و فرزند و غرض و پناه و برادر و توانائی و ملک
 انداختن بود کارزار کردن طاعون بود و اگر بسند یا تیر و گمان کارزار کرد در میان
 این که بگو شود کارزری اگر بسند کارزری بگیرد و شغل او نبود توبه کند و
 باز کرد و از دشمن برود و جهان جوید کاشه جوین اگر داد و خوردنی بسند روزه
 بود و اگر خالی بسند نصرت و معاف است کاشه مال و بزرگی و دشمن و مکر و حربه بود
 کاشه کار کردن میں نمودن بکیش کافران صحبت کردن بجائی که عقدا و اتفا
 درست نمائند بود کافور مردی عالم و زن دوست کنیزک خورده و مال بسیار
 و شاه و خلاص سخن خوشد آرایش نفس بود کاه مال عمارت بیرنج بدست آید
 و کب و معیشت و خیر و منفعت و کام و شادمانی بود خاصه کاه کبدم باشد
 کاهو اگر شیرین بود خیر و خوبی بود و اگر ترش باشد زبان مال است کاه ویرس
 مال نعمت بود که برنج بدست آید کاه و دشت مرد تو اگر با خیر بود کاه و پیش
 مردی بزرگ با قوت تمام بود کاه و زبان خصومت است کاه و خورن خیر و منفعت
 باشد کب خورن و نیک نبود کبر شدن بد بود کبک زن و کنیزک است کبوتر

زن کثیرت مال و نامه غائب ریاست حدود است اگر آب خواندن اگر حدیث تفسیر بود
 نیکو باشد گمان مال حلال ستر عورت و منفعت بود آنچه حجت و خصوصیت است
 گدائی خیر و نفع یافتن و جاهد و عزت و میث است اگر مردمان چربا و دهن داران که
 گفته شد باید گردان اما منتهی توانائی و خیانت و قرض و بیماری و دیگران باشد
 ولایت حج و خصوصیت معاجلت و کثیرت و اگر برخی از اطفال باشد حج کنند و اگر از غیر
 کثیرت اگر از این خصوصیت باشد گردان و آن اگر نبیند که او را گردانند و دزد و سر
 از او جدا شد اگر بزند بود از او جدا شود و اگر بیمار بود تنها باید و اگر جدا نشود خلاف آن
 بود کرده جای تو انگریز در ویشی و خوردن و مال باشد گردان اگر ببیند که بر گردان
 سوار است و میرد و بزرگی باید و اگر بزند که پادشاه بروی گردان و ولایت و عزت
 و رفعت و جاهد و خرمی و آسائی بود اگر شکم نیکی و هر صیاد مصیبت و طمع
 از مردم باشد اگر کسی انصاف عدل عزت و منفعت و ولایت قدرت
 و جاهد بود و این سیرتین یکدیگر علم است از راه دین اگر پس همت مرغان است و
 دیدن از بزرگی فرمانروائی و ریاست ثناء و مرتبت و امر و نهی باشد اگر کت
 پادشاه ظالم دزد و دروغ زن زن مخالف است که بگوید عمارت کردن کرمان
 بد و خراب کردن نیکو بود حضرت صادق فرموده که دیدن کرمان دین زن اندوه
 و نابکاری و دوستی و قرض باشد کرم اگر ببیند که کرم در شکم او جمع شدند و
 طعام در شکم میخوردند عیاش مال او را بخورند و کرمان عیال خدم و حشم و مال و
 خواسته باشند گره کردن بد بود اگر تخان اگر از خوف باشد نیکو بود و الا بد باشد
 اگر کستن شادی و سرور بود گری اگر ببیند که گرسنه درویشی و تنگدستی و غم و
 بستگی کار و نامرادی بود گزند درخت گردیدن مردم بخیر و منافق بود اگر انگبین
 روزی حلال باشد کرم دشمن خود و سخن هان باشد گذرگاه غم و اندوه است اگر بگوید
 سه راه دوستی افکار کردن است و دیدن آفتضرت و دشمن و خصوصیت نقصان
 مال جاهد و کشتن آفتان میگویند کشتا و رز توکل بر خدا کردن روزی حلال و نفع

و بیماری عروق و جاده و مال بود کشت کردن بیکو بود کشتن اگر بید که کلوشی او را
 بیدند و نیکو کند که از آن کسی بکنی باید بداند که گشته مردی خنجر و مکار بود کشته غم و اندوه
 خاتمه که از کشتی بیرون نیاورد اگر از دور کشتی میزد میزد و سودمند کرد حضرت صادق
 فرماید که کشتی دیدن آن و فرزند و پدر و مرکب و فرج از غم و آینه و عیش و تو انگری بود
 مغربی گوید که اگر کسی بید کشتی نشست و بد ریاضت بکار با دشت استقل کرد و بدید
 آن پنج و محبت بدور کشتی یعنی پنداشت مال و منفعت و کسب بود
 گفته حضرت صادق فرموده که حلیفه و امامی بزرگ ایمان مسلمان و دینی بود
 گفتار و رفتن از جاده و مکار و فرسوده بود کفجه کا و فرمای خانه است کشت
 زن خادم و کنیزک و قوت و ضعف اقل خادم و مال سفر بود گفت دیدن
 دست فراخ دست و مال و ریاست و دلیری و از خسران دور شدن بود و هر زاده و
 نقصان که در کف بیند از آنچه گفته شد و ایل کنند گفت دریا منفعت کم باشد گفتن
 اگر بید هر مرده گفتن ساختن فقر حاصل کند و اگر برای زنده گفتن باز زحمت کشد و
 گفتن از دیدن بنیاد کلاب تدرست و ثنای نیکو باشد کلاخ مردی فاسق و
 عهد بود و دیدن کلاخ بیکو نه خیر نبود کلاخ حضرت صادق فرماید که ولایت است
 و بزرگی و شرف و مجد و قدر و قیمت کلاخ باشد کل بسیر کل دیدن مال و متری و بزرگی بود
 کلیک فرزندان و دوست مردم و دین و محبت و بدعهد و کنیزک و غلام نیکو
 و نام فانی بود و اگر کل را از درخت آتش و میزد غم و اندوه باید کل گفتن مال عیال
 و غنیمت است کل خوردن مال خود یا عیال خود خزینه کند و اگر بسند در میان کل غرض
 در محبت و بلا باشد کلمه بوقی خوردن منفعت باشد از طرف زبان اگر بی حس کام بود
 اندوه بیند کلنا را خوب باشد کلناک مردی غریب یا بی کسی گشته بود و کلوا ض
 و خرج مردم بود کلیک مال و روزی منراخ و نعمت و عیش و شرب است کلیک
 اشارت را و فراخ از غم و شغای از بیماری و بافتن مراد و قوت دین گذاردن
 حاجت اجابت دعا و علم باشد کلیک اگر صاحب خواب را بود نیک و

الا بد باشد کلیم هر دی ریس و دستر و پارس و زن تو انگر وزن را شو حسد و کینه غلام
 و خیر و منفعت بود حکان مغر و فرزند و برادر و زن و قوت و کردار و حامی و مدد دست
 و مرآت بود حکان پندیر و منافق است حکان پیکان اگر زرد بود بیماری باشد و اگر
 سرخ بیند جلت و خصومت باشد و اگر سبز باشد دلیل بر فراخی سال و نعمت است
 کمر منفعت پذیرد و فرزند و بزرگی و پناه و عسکر و از او انصاف یافتن از خصم باشد
 کت این نیکو نماند کند از اخلاق باری خواستن است کتا ر میوه سدر است
 مال بر نعمت بود کتا ه کردن مصیبت باشد کتج اگر بسیند که کنج یافت بیماری باید
 کند پیر دنیا بود و اگر بسیند که بوی حسد و ادا مال دولت باید کتک اگر بسیند
 که کتک شد محتاج و بد حال شود و نقصان بخش و مصیبت از طرف خویشان و نقص
 و تباهی این بود کت در میان بود از طرف خویشان نقصان و تباهی دین بود کتدم
 دیدن خوردن این مغر و شدن از ولایت نصرت غریبی خواسته حال برنج بود
 کته عیال و خدم و دمان و خوسته است کتیک خیر و نیکی و مال بگوید که بر بیماری است
 کوز زندان نیکی و اندوه و بلا باشد کردگان مالی است که برنج حاصل شود و اگر
 بلخ باشد مال حسرم بود و اگر بسیند که کردگان دارد خصومت کند کوز بهشت و ابریس است
 دیدن خوردن و مالی بود که از نتیمان فال کسیرن سختی حاصل آمد کوز تو اوانانی
 و علم و حکمت بود کورستان صحبت نادان زندان باشد کوزه زن خادم
 و کتیک و قوام دین صلاح و عسکر و از او نعمت و برکت میراث نام بود کوش
 کوساله اگر نریدد او را کسر شود و اگر ماد داشت خری باشد و اگر بسیند
 کوساله سوار شده ناماد شاخچم بودند کند و از او بزرگی باید و نسا بر احکام را
 از لون و قبیله کنند کوفتد غنیمت و خیر و بزرگی و زنی بزرگوار و مال و نعمت
 و جاه و حکومت باشد و اگر بسیند که کوفتد منجس باشد بقدر آن مردم مهر شود
 کوشته دانیال گوید هر چه بخت نریند خوب تر باشد و مال و نعمت تاویل
 کنند و گوشت خام عسکر و اندوه و بیماری و غیبت کردن امت و گوشت هر

حیاتی که در خواب میزدان تا ویل کنند کوشش اگر از اهل بی بی دزد و خرد و دست
 و رفیق و پسر و غلام و مال خواسته و دشمنان خوف باشد گوشتواره حضرت صادق
 فرموده که فرونی از پیش و حال و اموختن علم قرآن بزرگی و جاه و اندوه که از سبب
 طلاق آن حاصل شود بود گوشتک مال و نعمت و ولایت و مرتبت و ریاست و برکت
 و پادشاهی خردی بقدر آن شکوایی که در کوتالت میزند باشد گوگرد نیکو باشد
 گوگرد اندوه باشد خوردن او خیر بسیار و بزرگی عظیم باشد گوهر حضرت صادق
 فرماید که کند که پادشاهی و شجاعت و نظیر و شهنشاه و پند و نصیحت و رئیس بزرگ
 بود و مالای که در رفتن نیکو باشد گوهر مال علم مشهور و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند
 و زن صاحب حال مستوره و کلام خوش و خیر و برکت و نیکوکاری کردن بود و گوهر آن
 ناسفته و خزان ناکره باشند گوچه اگر فراخ باشد خیر و منفعت میزند و اگر تنگ بود
 اندوه باشد گوئی اگر میزند که پادشاه گوئی بازی میگردد بر دشمنان طغیان بد گوئی
 زدن مطلق خستگی که دیدن خوردن آن بین و مال حلال و فرزند و ولایت
 و منفعت و نیکوئی بود و گیسو اگر تهی بود تن مردم و دانه نهان محتاج شدن
 باشد و اگر چیزی دارد و دزدی و میست بود گیسو مال و نعمت و قدر و ولایت
 بود و مرتبت و ولایت و فرزند و نسل و پیوستن با اهل بیت رسول بود باشد
 لیکت دشمن ضعیف باشد حرف اللام لباده هر گوئی که میزند پوشیده
 از آن تا ویل کنند لباده دیار مردان را بد و زنان را خوب باشد و لباده پشیمان کرمان
 مردان را زیاده و مال و دین خیر و برکت و صلاح کارها و زنان را خسرو و دین خیر
 و منفعت و دختر باشد لباس دین پاک و توانگری و عروجه و منفعت و عمل نیکو
 و عدل انصاف و خوشی بود و از لون و نوع آن تعبیر کنند لبک بالا پیران
 زیرین دختر اند بعضی گویند لب بالا خوشان مرد و زیرین ناخشنود لرزیدن
 عورتها نیکو بود و لرزیدن آسمان فتنه و فساد باشد لشکر و جنگ و سبب و سبب
 و جنگ و خصومت و بلا و محنت باشد لعل زان خردی و دختر و نیت و مال

و نیت بود لقا ح و دستنوا باشد کلام خوش مال و فرزند و دوست رفیق و غلام و
 منفعت باشد لقا ح مرد و هفتانی بود و پادشاه و غریب با سببان در نیت
 لقا ح نگویند لقا ح کلام خوش و بوسه دادن مال و نیت بزرگی است لقا ح
 است غیر و شرف و بزرگی و روز و داشتن و خاموشی و است و هر گاه باشد
 لقا ح زدن بکس را رنج رساند و نقصان شرف بزرگی و فساد و حال بود لقا ح
 معنی لاق است بدن او بیک نبود لقا ح صغیفی در کار با بود و محتاج بودن
 و اندوه و نقصان عیش است لقا ح زنی و دیدن و خوردن و کلام خوش باشد لقا ح کودکان
 ریاست و سر و عالم هدایت و حکومت و علم و حکمت بود لقا ح مطلق نعم و اندوه
 باشد لقا ح هر گونه که باشد خوب باشد لقا ح اگر زن باشد زن عالمه و کینه
 و عروجه و تقدیر و نیت آن بود و حرف آلمیم ما را دشمن بخشی و زن و کانی
 و سلامت پادشاهی و سپهسالاری و دولت و مفت و سپهر و مرک باشد
 و اگر در خانه باشند دشمن خانه بود و از دها دشمن قوی است ما را و کرده و اندوه
 باشد ما است اگر شربین باشد نیک و الا بد باشد ما کیان زن با جمال و کینه
 خورد و خادم بود ما شش بخت نیک و خام بد باشد ما میران و بخوری و خوردن
 او کینه است باشد ماه حضرت صادق فرماید پادشاه و وزیر و ندیم شاه و کاه
 باطل و والی و عالم و معتمد و منور و پدر و مادر و زن و زنان شوهر و فرزند و خیر و منفعت
 بزرگواری بود ماهی و زرباد شاه و لشکر و خیرا کرد و خشم و علم و فایده و کینه
 با هند و بود ماهی بزرگ و زنان است ماهی خوار زن باشد محاسن حکم میا بود
 محاسن شراب فساد و هوای نفس بود محراب امام مسجد پادشاه و فساد
 و خفت است و هر نیت بد که در محراب بیند دلیل بر اینها کند بخیر و معنی و اعطاء
 میزد که و اعطاشده و موی میزد اگر سردار و اهل است بگوشت میر جان حضرت
 صادق فرموده زن فرزند و نیت و جمال مال خادم شاه مرخان هر چند بزرگ
 بیند قوی تر بود و دلیل بر بزرگی و نیت باشد و مرغابی مال و بزرگی و ریاست و حکومت

و ریاست و حکومت باشد مرعز ار دین پاک و تقوا و صحیح و نظام کار را و پادشاه
 و بزرگوار و خیر و منفعت و زن است مرعز هم نهادن بر اندام اگر بدید که از آن تقایافت
 خوبه الا بد باشد مرگان و بیع و دوست موافق و مال و روزی و حشر می و فرزند بود و هر
 که در مرگان بنشیند با نهان و ایل کنند مسجد پادشاه و قاضی و عالم و رئیس و
 امام و خطیب و مؤذن و قیم مسجد و اینی و خیر و برکت و زن و خج است و نیکوئی باشد و صحیح
 کردن نیکو باشد مسکه خوردن مال حلال و گواهی دادن بر راستی و علم و دانش و معیشت
 نیکو باشد مستی مال حرام است و مستی از شراب مال بزرگوار می بود مسواک
 کردن از بلاها این شدن است مسلمان شدن مال حرام خربانه کند مسکه
 مرد می بزرگوار که میان مردم دوستی بکنند و نصرت و مکرو و باشد مشرق و سلامت
 عالم و برآید آن آفت و آبی حاجت بود مشرک دیدن شدن بد است مشغله
 کار باطل است مشرک مرد عالم و دوست و کینه و کلام خوش باشد مشرک
 است سفر و مال خواسته بود مطرب دیدن و دیگران با آموختن مال حرام است
 معتبر مردی است تا ند قاضی و دعا و اعطای معجون اگر بسند خود و دشافا یافت جو
 و الا بد باشد معده مال حرام و صناعت و کلام خوش و فرزند و زندگانی
 کار کردن بود مسلم شدن پادشاهی و بزرگی و ناموری و فرمانروائی است
 مغر مال نهادن و خیر و عقل بود مقصد کس کار و مال منفعت و معیشت است
 به مشغله زن و زنا شوهر و خادم و منفعت باشد کس مردم مغله و دو
 باشد و کس عمل مرد و فراخ روزی باشد معروف مردی معروف بود و سپردن
 بخت و دولت باشد و دیدن جوان و کرم حیل است ملخ اگر زنده بود سب
 و اگر بخت بود درم و دیار باشد مناره مردی بزرگوار و پادشاه و امام بود
 ملبر پادشاه و قاضی و خطیب و خزینه بینده و مال بود خشم مردی
 دروغ گو باشد منقا بخت باشد مننی فرزند و مال زیاد بود و رفتن او نقصان
 آنها بود خمد راحت و آسایش و عیش و غر و جاه و آرامگاه و مرمت و آ

وزن دکنیزک باشد هر یک سه وزن و نامه هر کردن و پنهان عمل بالا گرفتن کار و وقت
 و این مال نیست کار دانی بود هر سه زن خادم و کنیزک و مال ادب و فرمای
 و فرزند و غلام خورد بود و هر چه را کند کی اهل بیت است خورد مردم در آن شهر
 عاقل و خوش طبع و فرزند صالح و مال معیشت بسیار بود و موز تو انگری و در
 باشد موزه زن کنیزک و خادم و وقت عیش و طفر بر دشمن و منفعت
 خوش زنی و منفعت بظا هر یک و در باطن بد بود و موم اگر سفید باشد نیک
 بود و الا نیکو نباشد موی سبز و نچ کردن سفر نمودن غرت جاه و آ
 باشد موی سیاهی نیک باشد حی چخته مال حرام است همیشه امام و طبع
 و رئیس مال فرزندان و مویز مال و نفع و نعمت باشد موی در وقت
 خوردن اگر سازگار بود خوب و الا نیکو نباشد حرف التوت یا حق توانا
 وقت و مقدار مردم و دلاوری فرزندان و منفعت بنده و برادر زاده است
 ناز و دوست فرزندان و مزاجت و مهارت و نفع بود ناطق کلام خوش
 و مال طلال معیشت بود نافع مرد منافق و دروغ زن و زن خوب مادر
 و پدر و کنیزک و مال روزی بود ناقوس زدن دروغ گفتن منافق شدن
 و هر دو ای اهل کفر و دل دشمن نام حضرت صادق و فرماید
 که نام نیکو یا کنیت شنیدن این خبر و برکت نفع باشد نامه پتید نامه
 جزئی بر او پیشیده شود نافع عیش و خوشی مال طلال و ولایت و شهرت
 جنگ و خصومت بود نیا ناست جاه و منزلت مال و نعمت و شرف و بزرگی
 و معیشت زیادتی دین بود با و دان رئیس شهر و همتری و خیر اندک است و
 ریختن آینه و دان جنگ و خصومت باشد نان خواه اندوه بود دای زدن
 اندوه و مصیبت و جنگ و خصومت نیا ناست کلام خوش و بوسه دادن و
 و فرزند و مال روزی طلال بود تابش گفتن از دست اگر مردی صالح بود
 نیک و الا بد است نیک و مال حرام بود بخود غم و اندوه بود

اگر بسند که متفاد او شدند بزرگی باید بهمان مقدار نجا پس زیان مال و تنگی معاشر بود
 نزد کلام باطل است نزد بان مرد صالح پارسا و ظفر بر دشمن مرد قاسم میزند
 و زندگانی بود نرس حشرت پوشیدن کار و بدعت و کراهی بود نرس
 اگر درخت بلند فرزند و الا اندوه باشد لغت غم و اندوه است نعل مال
 بود اگر بسند نعل بجوان میرند مال او را بر همت مانند نعلین سفید فرزند و کتیک
 باشد فقط زن با کار و مردم عوان غیا ز مال حرام باشد فقرین بر ظالم فقرین کردن
 ظفر بود و بر مظلوم فقرین کردن بد باشد نقاد نقادی مردم دانا حکیم و خردمند است
 ملکین فرزند مال ولایت غش و خادم و بزرگی و شادی و عزت و ظفر بافتن
 باشد نماز کردن ایمنی و شادی و عزت و ظفر بود ممد مال لال باشد نکات
 نقد و آب اندوه و خواسته و خادم و مال بسیار و کتیک بود ننگ است فرد
 بی شرم بود نوحه کرمی اندوه و مصیبت باشد نشاء در غم و اندوه بود نسیره زن
 فوت و سفرد فرزند و ایمنی و توانائی و ریاست و ولایت بقدر نسیره بود نسیله فرزند
 زن کتیک باشد نیک با همش کردن نیکو است صرف الواو و زرخ
 مردی زاهد باشد و زری نیکو و عزت و نیکم غم و اندوه بود و خصوصاً خان
 بسیار نیک بود و کلیل دیدن شدن مردی منصف است و برائی هر بنائی را نادر
 از آن کنند صرف الهام و نون شرکت بود و هر چه خوش شونده
 بزرگی باید و در دشمن ظفر باید و در آن کار توانا شود و هر چه فرستادن اگر جنس خوب
 باشد خوب اگر بد است هر چه خوردن خیر و نفع بود هزار درستان فرزند و نون
 خوش و از و کتیک و غلام و قاری و حکیم و متکلم و عالم باشد و طلیله مطلق ارد
 درج و بیماری بود هما پادشاه و رئیس دولت و بزرگوار و اقبال و عزت
 و زرگی و پادشاه باشد هموا بزرگی و شهادت و تدبیر است و ایمنی و مصیبت
 تنگی باشد هموم نند بد و نفی و عا شدن بود هر چه خشک مردم منافق و کجوی
 و خصومت باشد صرف لام الف لا حول الاقوت بسیار خوب و نیکو بود

لا خور و غم دانه و مصیبت باشد لا اذن دیدن خریدن و داشتن خرد نام بگوست
 لا اخرین را لا غریدن دانه و غم بود لا که میان باشد لا نه از مرغ تا ویل کنند
 لا که نام مرغ است حرف الیا یا ره یعنی دست بند از هر چه باشد از آن بایل کنند
 یا سحرین بوقت فرزند بود و اگر زود بموقع بود بیماری و دانه و باشد یا فاشن چیز نیکو
 بود یا قوت مال و خرمی و علم و پسر و مرد نیک محضر و زن بکره و جوان پاک است
 رنج روزی شراخ و زندگانی و مال و نعمت و دانه و فقط و عشرت و ششم ششم است
 یوز مطلق خوب باشد لک یعنی مبارز بسیار نیکو است و صلی الله علی محمد و آلله
 مقال در بیان تمسیر و تاویل سیر و رویای اهل سلوک علی سبیل
 الاجمال بر ضمیر صفوت تمسیر اهل طریق محقق و مستور نخواهد بود که صفویان صافی طایفه
 فرموده اند که چون طالب صادق بتوفیق برزدی و در غمونی فایده سرمدی صحبت سبب کمال
 در یابد باید که از مقتضیات طبیعت حیوانی و شتهیات نفسانی روی گرداند و به حکم
 این شریفه ان الذین یبذلون کمالهم لیسألوا الله دست خصام در دامن
 آن مقرب که زند و بموجب آن که گویند لَوَلَوْ اِلَیَّ اللهُ لَوَدَّهٗ لَصَوَّحَا اِخْمَعِ عَلَیَّ
 و مناجای زکریا و از قول و قوت خود بمقتضای مَوَلَوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوَلُّوا سِرْوَن
 اید و کمالیت بین بدایع الخصال خود را بصاحب لایب بسیار و نا اتمه شیخ
 کامل طالب صادق را بسلوک مشغول دارد و از ضعیف کسب و ریابا و ج کبریا و از مکان
 ناسوت بمقام لاهوت رساند و این مسیر بر بیت بحکم اکثریت بنان باشد که نفس
 طالب بلند را بعد از طسیر ثوب و بدن از غیویش مصیبت تاب نوبه و انا به پاک گرداند و
 اینجا در عالم مثال از برکت طاعت عبادت ظاهر و مستحیسان و اگر فانیان با
 و عمارات بگویند و سبزه زار و اشجار و امانا و فوا که بسیار و حیوانات خدائی دیده
 شود اگر خانه معمور بسند خانه وجود سالک باشد که بسبب تقلیل طعام و ترک افکار
 و امثال و افلاطاف ساده و فضیلت زاید مندرج گشته خانه وجود سالک معمور و آباد
 شود و اگر سبزه زار و بنید زمین وجود سالک است که بواسطه عبادت و طهارت

و ذکر مروج و مصطفی گشته و اگر هوا پیزند که معتدل است صحت بدن و اعتدال مزاج سالک
 باشد. گندم و جو و برنج و نخود و ارزن و جاورس و ذرت و غیره با صور متمشده ادیان و مذاهب
 و فرایض و سنن و آداب و شریعت و طریقت باشد تشخیص هر یک از این جنوبات بسیار
 حال هر سالک در هر وقت معتبر بطن خواهد فرمود و چون هر کدام بر هر صفت منحصرت
 تفصیل لازم نیفتاد چوثره مژده علوم ظاهره باشد فی بعض الاوقات با دامن
 مژده علوم باطنیه باشد پس مژده علوم دقیقه ریاضی و موسیقی بود و غنیمت
 مژده نماز باشد غالباً و دو شتاب تلاوت آن طاعت است سرکه مشقت آن
 طاعت بود شراب مستی محبت و شور عشق باشد ضریره مژده کلمه توحید
 و معرفت است خیال فرجی است که بواسطه پسندیدن الی از احوال خود در ظاهر
 آید باقی بقول همه صور مستوره خود پسندیدنت هستند و آنه مژده ذکر است که با
 افشردن کی گفته باشد یا تکبیر هر ارتی باشد یا غلظه رطوبتی و العیس بمیزه کجا بلیق
 بحال السالک شیب و امرو و دوی و امار و انجیر و الوکی زرد و
 شفتالو و لوت اگر چه مختصر نیست هر یک بر صفتی و محبت موسم طبایع
 متناسبه متمثل میگردد علی الاجمال مژده تسبیح و تهلیل و تکبیر و اوراد و ادعیه
 و تلاوت کلام الله و سایر عبادات است ریاضات از بارها روح و عباد
 اذکار و عباداتی است که فی کمال طالت و کلات از سر نشاط و میل تمام
 بدان قیام و اقدام نماید عطر و شمایم نسیمی است که از مقام محبت بدماغ
 جان مشتاقان لغها رساند و چون در این مرتبه ذکر قائلی زبانی بخواند صفای تمام
 حاصل گردد و نور می بدید آید و برکت نیز نماید بحجت آنکه این نور است از نتیجه
 اعمال ظاهر است و ظاهر جسد در می باید و در عالم عناصر و طبایع رنگت سبز
 احم الوان است چون اوراق اشجار و سایر نباتات این رنگ دارند
 بموجب سنن یصم ایا تناسخی الافاق و فی النفس مناسبت است و
 مطالبین بودن افاق و نفس از جمله لوازم است دیگر آنکه رنگت سبز تعلق بعبادت

و فلک قمر از همه افلاک ادنی است بنا بر ایند و معتدله رضی و سماوی هر دو یکدگرند
 که نور سبز مرقه طاعت جوارح و انحصاست و این طور اولست از اطوار سبعة این
 طایفه دوم ترکیه نفس است از اخلاق ذمیمه شیطانی و سبعه و بیسی نفس خلیث
 تا بصفت شیطانی گرفتار باشد اما راه است هرگاه که از صفات سبعی مبرا گردد
 نوازه گردد و نفس ملهمه و فنی که از صفات بیسی مزی که شود مطمئنه گردد و نور کبود که علامه
 اطمینان و ترکیه نفس است در انحال در مثال بطور اید هرگاه که در افق نفس بعد
 از رنگ سبز اقرب الوان رنگت کبود است چون در عالم ظاهر اول کلی که
 بعد دیدن سبزه بدید و بشکفد کبود است و از سطح زمین بسیار مرتفع میشود
 و از سبزه صفی و از باقی الوان ادنی است بنا بر نظم طبیسی هر آنکه که در عالم ظاهر است
 در عالم باطن مقتضای الظاهر عنوان الباطن در ایوقت همان رنگ بطور
 میتواند بداند یا میرشد سالکان اعاذک الله من الشیطان که در مقام
 نفس قبل از ترکیه بیسی بر تلبیس خواهد که نار خود را بصفت نور نماید اما نتواند آن
 جهنمی خود را از کدورات پاک ساختن و از جهه فوقانی نمودن بر آنکه که در رت
 عین شیطست است و الفکاک چیزی از نفس خود محال است و نه فوق محل
 فیض آن انوار متعالیه است و کدورت مغلیت با صفاء عالیه مانع از شمع است
 و در قرآن مجید از قول شیطان عید خبر میدهد که لَوْلَیْلَیْ یَقْتَضِمُ مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ
 وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ اَیْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ از این سخن معلوم میشود که
 از جهه فوق مدخل ندارد و اما از جهات دیگر میاید گاه بصفت نور مکرر و گاه
 بصورت دیگر مانند انسان و غیره و لیکن وقتی که بصورت انسانی نماید بصورت حقیر
 انسانی تواند نمود و بصورت حسنه نتواند نماید هر چند مکرر و بیسی همه عیضا و خود را
 خوب تواند نمود چشم را نمیتواند خوب نماید با آنهمی نماید و یا عود نماید از رنق و یا از
 علی لکن حال چشم و حال و شیطان نبیب نتواند بود باقی صفات انسانی
 که در طور شیطان نفس اماره روی نماید چنان باشد متمثل بصورت انسان

بنایت کرد به نظر با صورت سهمناک ثعبانی یا با صورت خشرات چنانکه سمادی یا آسمانی
 خراب کننده دغانی یا جاجیای هولناک موت کد دروخت ظلمانی در این حالت اگر
 غول بیند صفت کذب افترا باشد و اگر مار بیند صفت یابا شد یا صفت
 شهوت هرامی بنای شینغ یا شنیغ مرانی بود و اگر اردک بیند صفت ناموس نباشد
 یا شخصی که ناموس بین داشته باشد و ناموس نیامیجوید و اگر کاس بیند صفت
 سمعه باشد و اگر جمل بیند شخصی است بنیالوده و از مردم اراذل باشد و اگر کرگرم
 بیند صفت بخل باشد یا خیل و اگر زنبور بیند صفت حسد باشد و اگر دلمک
 عتده بیند صفت بخل مغرط بود و اگر آتش بیند که جامه را میسوزاند صفت ظلم است
 و اگر بیند که جامه میسوزد صفت فسق باشد و اگر بیند که تن ویرا میسوزاند ظلم
 بوسی میرسد صفت کفر باشد و اگر خانه تاریک بیند صفت کدورت باطن است
 از لقمه هرام و اگر خانه ملوث بیند صفت محبت نباشد و اگر خانه بروحت
 بیند و هولناک صفت فساد عقاید باشد بدان **وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى** که فرق میان
 صفت شیطانی نفس آماره و صفت سبع نفس لوآمه آنست که آماره شر است
 و فرما ید یعنی ضال و مضل است و لوآمه خود شر است لی فرما ید شریف است
 یعنی ضال است و مضل نیست در حالتی که لوآمه تبدیل شود آماره شود که هر دو نماید
 بنایت درشتی ایستنی سبزه و انواع سباع در این حال دیده شود اگر
 ملنگ بیند واقعه نفسی باشد صفت کبر است اگر آفاقی باشد شخصی متکبر و
 اگر بوزنی بیند در نفس صفت غیظ است یا جبن یا اتور و در آفاق خیالی که خود را
 شجاع نماید و لاف زند و اگر خرگس بیند صفت هرات باشد در فتنه فحش
 و معاصی کبره یا شخصی ناپاک بی پاک در ملاهی و مناهی اگر خوک بیند صفت
 ریا و بغیرتی یا ارتداد باشد یا شخصی که موصوفان بر صفات باشد بود و اگر حمزه و نه
 بیند صفت تقلید شخصی باشد در حرکات و سکنات نه در طاعات و عبادات
 اگر روباه بیند صفت مکر یا شخص متکار بود و اگر خرگوش بیند صفت جلدیه اثر

حیال است و اگر شغال و بید مجراج باشد یا شنیع یا غیث یا سرف یا خیس زدوی یا بوی
 یا شنیع و اگر گفتار بید صفت خجاست یا بدانی یا افراط غور یا صفاتی متعارفه یا غضا
 یا شنیع که بدانها موصوف باشد بود و اگر کرکست بید صفت طمع یا قطع طریق یا طامعی
 باشد و اگر سمک بید صفت غضب باشد یا شهوت مرام یا ظالمی غشیا فی یا فاسفی
 شهوانی یا طالب متاع فانی یا ماسک ساده صفت شهوت باشد یا فاسق یا فاسقه و اگر
 موش بید صفت حرص باشد در جمیع امور یا حرص باشد و اگر گریه بید صفت
 حقد باشد یا خرد و اگر تمهل بید صفت غم باشد و اگر برخواست بید صفت اطمینان
 و اگر بق بید صفت غمیه باشد و اگر ذباب بید صفت شکوه باشد و اگر عنکبوت
 بید صفت همن بود و اگر لاک پشت بید صفت اهام بود و در اصولی و اگر
 خاگشت بید صفت فرار و اختفاء است از مضرت و اگر شیر بید صفت عجب
 باشد یا ظلمت و غضب و محبی و احیاناً صفت شجاعت یا ظفر یا کبریا شجاعی و مطهری یا
 کبریا شانی باشد یا قی سباع و حشرات همه صور مختلفه متمشیه اطلاق نیمه و صفات
 خسته از صفات و نیمه افراطی بصور سباع و حشرات نیز هر متمثل شود و در حالتی که گویا
 شوند و صفات خسته تقریبی بصور سباع و حشرات نیز هر متمثل شود و در حالتی که گویا
 تبدیل یابد و ملهم شود جایگاهی نماید که از کوه نرم تر و آرام تر باشد و دره و انواع
 بهایم در این مرتبه دیده می شود اگر ضرر بید صفت شهوت نکاح یا کسالت یا حماقت
 یا کسکه یا بی صفات باشد بود و اگر کا و بید صفت شهوة طعام و اگر مریکا و بسند
 طعام بسیار خورد باشد و اگر گوستاله بید صفت اشتها یا فکر طعامی که هنوز خوا
 خورد و اگر کا و بید صفت محبت بود و اگر قریه بید کثرت معاش باشد و اگر
 کا و بسیار بید صفت عام یا العجمه متلونه که در خاطر گذرانیده باشد و اگر تجسیر
 بید صفت محبت باشد از اوصاف کمال جنسیت از زبان یا کسی بدین
 صفت و اگر شاخ بزرگ یا شاخ بسیار داشته باشد صفت نخوت و زیاده سر
 باشد و اگر بزرگ بید صفت اتفاق یا جرئت یا کس بید صفت باقی بهایم و دوش

سوره ممتدة صفاتی باشد مثلاً به و متغارب این صفات مذکوره در حالتی که طمعه تبدیل
 باید و طمعه شود زمینهای نرم و هموار که قابل ذراعت و عمارت باشد و بر طبق مؤلف
 قتل آن مؤمنان و فوات یافتن غسل و کفن و نماز و تدفین در اینحال بوقوع پیوندد
 و بموجب این حالت فساد قامت قیامت بسبب استغیاری از صفات
 شیطانی و سبع و بهیمنی قیامت صغری که یکی از قیامت انفسی است قائم شود و در بدو
 این تبدیل بعضی بهایم که در خاصیت انسان نزدیکتر ندیده شود مانند استر
 و غیره اگر اسب بنید صفت طاعت نماز باشد نماز فرض است و اگر اسب
 و سنت است و نافله را خری که بر او سوار شوند و گاهی را سپاهیان و اهل صلاح
 و گاهی معتمدان و اهل صلاح بصورت اسب نماید و گاهی دولت مراد یافتن است
 و اگر قیل بنید صفت طاقت و تحمل باشد و اگر اشتر بنید اسلام باشد و اگر
 چهار زو بار دار بنید قوت اسلام و اگر در قطار باشد صفت سنت و جماعت
 باشد و اگر مست باشد صفت عشق باشد یا صفت شوق یا تشکر یا وجود و جدا
 یا عاشقی و مشتاقی و نگرانی باشد و اگر کوسه بنید اسلام یا شخص مؤمن است
 و اگر تخمیر بنید که رام شده صفت اطاعت و فرمانبرداری باشد یا شخص
 مجذوب که سالک شده باشد اما بطور اگر چه مختصر بر یک طور از اطوار دل یا
 یک منزل از منازل نیست چون طور هم است هم عالیه و دنیه در جمیع مقامات
 و خل دارد و لیکن در این محل مناسب سایر جنس جوان نوشته شد مرغ
 خامگی صرف همت است بشهوات و فکر نکاح و عصفور صرف همت است
 بنا که اقارب دانی و فکر تقویت شهوت بود کبوتر صرف همت
 بنا که افغانی و ارسال رسل باشد کلاغ صرف همت است با مورد حسد
 دنیا عکس صرف همت است با تردد خاطر در امور دنیا کرکس صرف
 همت بهال و جاه بود بطخ صرف همت است بغسل عبا و وضو قار
 صرف همت است بغسل تن باقی مرغان آبی صرف همت است بطهارة

نفس از ملاهی با طهارت دل از مناجای و فکر اشعار و مساملی که بطهارت و حدت
 از لوث کثرت فتن و اشتباهات ماهی شربت که بتوحید و معرفت آمیخته شده اند
 خفاش صرف همت است بتقلیدات قشریه و فکر اعتقادات رستمیه و استبعاد
 از حقایق و اهل تحقیق بوم صرف همت است بدنیاء و استبعاد از اولیاء و عقیق
 فکر فزانی و هلاکت کبک صرف همت در امور دنیا و معاش و فکر طلال خوردن تیر
 صرف همت است بحیل و معاش هر یک صرف همت است با رسال و رسال و رساله
 و قرب جتن با سلطان ظاهر یا باطن اصلاح ذات البین کار صرف همت است
 بصفاقت تعلیم و تعلیم علوم و معارف طوطی صرف همت است بتقریر معارف
 و تعلیم و تعلیم علوم و طریقت و حقیقت کلنگ صرف همت است بکسب تجارت
 طلال و ضیافت اطعام طعام گوشت صرف همت است بذکر و سحر و اثر و اصغوه
 صرف همت است با مورد شاقه فوق الطاقه لکلاکت صرف همت است بتحصیل مال دنیا
 قلبی و اچ صرف همت است با مورد نیاز و طرام تذرو صرف همت است بحال طلال است خطاب
 صرف همت است با بقا ربیده و حج نعمه صرف همت است بحفاظت خود از خصماء و
 تدبیرات خست ابوتیمار صرف همت است بتقلید و استبعاد از توحید بلبل صرف
 همت است بدین و سماع و موسیقی فاخته صرف همت است بطاعت و تصفیه و ذکر
 دل موسیجه صرف همت است بطاعت و موظبت و موایست بر ذکر و عبادت دل
 قمری صرف همت است با ذکر و اطراد دل و صفای خاطر باز صرف همت است با
 عالیه روحانی و دعوت قبالان شایان صرف همت است با مورد طریقت و ارشاد
 سالکان صریح صرف همت است با مورد شربت و تعلیم و تعلیم آن باشد صرف همت است
 خایت اسلام عقاب صرف همت است با مورد ملکی و آل صرف همت است
 ریاست و سرداری قومی بهمای صرف همت است بسلطنت صوری یا معنوی و غ
 وقاعت طاوس صرف همت است بریاضت یا طور خنی از اطراد دل یا مراتب
 جبروت سیمرغ صرف همت است بتخلیات انی و فانی فی الله و رسیدن

بمعالم لاهوت مقام قرب و زبان درغان سیمخ حضرت رب الارباب است و پس علی
 هذا سایر الطیور و در انیمه نفس مطمئنه از نباتات و حیوانات معدنیات بعضی دیده
 شود مانند شلغم و کلم و چند رو سیر و پیاز و غیره یعنی نباتاتیکه بیخ آن از غذیه باشد
 اگر آن را مطلقاً نمیدانست نفس مطمئنه بود و اگر خام بیند نباتات بر نفوس مثلاً
 اگر نباتات جمله زهر دارند اصولاً کان و فروغاً صورت احوال و افعالی باشد که
 از او ظاهر شود و سبب هلاک نمونی گردد و این نوع نباتات صورتمثله صفات نفس
 آثاره باشد اگر تربیت بیند صفت استحقاق و امانت باشد و نفس لو آینه منبث
 شود و اگر سیر و پیاز خام بیند صفت جنبش گفتن غیب و فحش و شتم بود و از لو آینه
 منبث شود و اگر سیر و پیاز مطبوخ بیند صفت انی از مکر و منع کردن باشد از
 اقوال قبیحه و اگر کلم خام بیند صفت مداومت و مسامحت باشد و اگر مطبوخ بود
 صفت نصیحت و شفقت باشد و اگر شلغم خام بیند صفت زبونی بود و اگر مطبوخ
 صفت تواضع باشد و اگر گرز بیند خام صفت عناد یا صورت جویب باشد
 و مطبوخ از عان و ملاطفت باشد یا قوت پخت یا کرده و اگر چند خام بیند
 صفت برودت کلام باشد و اگر مطبوخ بود صفت ملائمت کلام باشد و هر چهار قوت
 خامی از صفات نفس بلهیه باشد و مطبوخ از صفات نفس مطمئنه بود و جسم در آن
 مرتبه نفس مطمئنه بعضی از معدنیات بیند مانند اگر اکام خام بیند صفت خفا و
 باشد و اگر سوخته بیند صفت مواظبت مداومت و کربا شد که خام صفت بیجا
 و تعطیل بود و کوفه و محمّه و ساجده صفت نفی خواطر و اسیات قدم و کسر
 نفس و صفای باطن باشد از اج صفت خد و حسد و بعضی باشد نکات منبث
 ادب تربیت و تواضع و خضوع و خضوع و مروت رقی باشد لفظ صفت عشق
 مجازی بود نفس صفت استعداد سلوک باشد تنقیه مس ترک کینه نفس است
 از کدورات رسوم و عادات صفت کسالت و مسامحت اما منبث
 قبول صحبت باشد قلبی صفت مداومت و تعلق باشد اما مسفی صفت قابلیت

و تربیت باشد کبریا بین صفه غلوت و عزت باشد تا روح کبریت صفت تصفیه دل است تو قیام
 صحت و جسم و اسطرلاب از پنج صفت سحر و قیام لیل تا روح و هی صفت تخلیه سر باشد
 نوشتار در صفت جوع و اصلاح ذات البین و طاعت باشد تا روح و تجلیه روح و تجرید است
 اکسیر صفت مرشدیت و معرفت قابلیت هر طالبی است کیمیا گری تربیت سالکان
 تبدیل اخلاق و میمه کسبه باشد بدان عزت که الله یحقاق این الاشیاء که ترقی نفس و
 سالکان و روزگان بطریق تزلزلت یعنی نفس تازه که در سحر بدن دارد و عه سلطان
 صفت ناریت و غالب چون از ناری تزلزل نماید لو آینه شود هوا نیت بر او غالب شود و
 چون از او تزلزل نماید طعمه شود و مانند بر او غالب و چون از انهم تزلزل نماید مطمئن شود و بر
 بر او غالب شود و نگارین باید و صاحب قار و تواضع و خضوع و خشوع موصوف گردد
 و چون صفات شیطانی و سبع و بهیمی صفات انسانی بتدل گردد از اشخاص مؤمن
 برهنگار نگار و خیر و صلاح و طهارت و عبادت و تقوی شود بدان طهرت که الله
 که چون نفس از اخلاق و میمه مژگی گشته قابل خطاب یا ایتنها النفس الطمئنة
 شود و با مراد جی الی ربک و راضیه مرضیه مقرر شود بدین که مرتی او است
 باز گردد و با اخلاق حمیده مجلی گشته در ملک قوای روحانی به حکم فاذ خلج فی حجاب
 داخل شود و در این حال که از صفات خود فانی و صفات دل باقی شد او را دل
 دارند و نفس بخواند و چون از ملکوت ارضی ملکوت سماوی ترقی نمود ابواب
 سموت با و گشوده بموجب فاذ خلج حتی از اهل جهان گردد و بساوت سخات
 واقعی انسان را برین پنج مقرر شود اما آنکه طایفه مترجیه و اعطایان بدان عوام
 اسلام را بر زبان مقرر کرده اند که با وجود اخلاق و میمه بهشت توان رسید کرد
 و خدای محض است نظم پنج بزم روز و شب عمر دراز تا بصدر ناری درمی
 گردند باز تو بدین بودی بدین از چون رسی بر خنجران باید بر سر چون که طور
 سیم تصفیه قلب است با اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده یعنی حکمت و عدالت
 و عفت و شجاعت و گرم وجود و غیره چون دل بدین صفات موصوف گردد و بصقل

لا اله الا الله زکات که درت بخوانی و علایق را از آئینه دل زدوده انواع روح و صفات
 نور و صفای روحی نماید و افلاک حمیده جلی و اوصاف پسندیده اصلی در صور معدنیات
 شریفه و جوهر نفیسه پدید آید مثلاً اگر فقره بنید صفت صدق باشد و زلزله اخلاص و
 در و مروارید حقانیت و جید باشد لعل حکمت محبت حقیقی میسجاده حکمت الهی محبت آثار
 بلور حکمت طبیعی و شاعری و صفت زهر و عفت لا جور و ورع و تقوی فیروزه
 طلعت عبادت یا قوت عدالت عقیق شجاعت کهر با ریاضت آملین
 و قولاد قوای باطن متعنا طیس محبت مناسب الماس حواس فراست امثال
 نظر و غیره زجاجه رقت قلب اقباس نور تجلی و شکر ملنا وقت فهم و صفای
 ذهن فاو زهر نوبه و انابه و همه فصاحت و بلاغت معرفت و نصیحت و کرامت صبر
 و قار و رسوخ باطن یشب قوت حوصله و طافت ریاضت حسی معرفت
 یقینی و مشرب حقانیت میسجاده استقامت سنگ سمر مرع مجاهده باشد
 مر قششا و معینا شربت قدم در خدمت طاعه حجر الهمود اختیار و قبول ذلک حجر
 الحقه غموز ترک یا حجر کجشی سحر و ترک لذات حجر الدیم جوع و ترک شهوات
 حجر الذئب ترک طمع و قطع افلق حجر القمر قوت ذکر دل سنگ یرقان مخالفت هوا
 و نفس سنگ عجب ترک طول امل و ذکر مودت حجر الیاس قوت ذکر رضی
 حجر الغار جد سحر و ریاضت حجر الشبور معرفت لفظی و تصوف علمی طلق علم طب و
 علم حکمت طبیعی مردار سنگ قناعت ترک تنعم سیماب حیا و اخفای
 تضایع و ترک شهرت بدان و فحاک الله الیمین که صرا فلان بر معدنیات و صهر
 معدنیات لازم نیست برسیل اکثریت چنین نماید شاید که لعل و یا قوت و عقیق دل باشد
 و کهر با سمر و زجاجه متقویه اطوار دل و فقره مسکوک رواج و شهرت زرد قار و عزت
 و تکلیف و الباقی علی هذا القیاس و هم در طور دل در او امل و شینها نماید در لباس
 محوسات سفلی ناری یا نند صراخ و شمع و قذیل و فانیس و مشعل و آتشهای غیب
 پراکنده صافی زکرت و دود و آن آتش جوع باشد و آتش ذکر و شوق و عشق

و دید غیر اما شمع از نور شربت باشد و چراغ از نور طریقت باشد و با در لباس
 محرمات نوری مانند شمع ثوابه ماه و کواکب چون صفا زیاده شود و نور دل برکت
 سرخ در غایت صفای لباس شمس و چراغی و کواکبی و آن نور بحسب قابلیت استعداد
 سالک و قوه و ضعف مزاج و صحت و سقم سلک و دماغ و حضور و غیور و فقره سالک در
 قلت و کثرت صغیر و عظم متفاوت نماید و چون سالک اهل صفا و نور بینی باشد
 نور طاعات و عبادات از اخلاق و صفات مرضیه مشاهده نماید نور وضو و نور ذکر
 و نور نماز و نور روزه و نور حج و نور زکوة و نور تلاوت قرآن و نور تسبیح و نور تحمید
 و نور تمجید و نور تکبیر و نور سایر عبادات نور زهد و نور توکل و نور قناعت
 و نور صبر و نور رضا و نور شوق و ذوق و نور عشق و محبت نور سایر صفات
 و اخلاق روحانی بر نوری یکجفتی و خصوصیتی ممتاز از نور دیگر خواهد شد
 در بیان آداب معتبر و پندیده خواب و وضع خواب و سوال بدانکه چون
 پندیده خواب بنزد مقبره رود و تخت سلام کند و با ادب مرتع نشیند و حضرت علی
 عز و علی یاد و بر سینه و اهل بیت ظاهرین آورد و در وضو استغفر مستد و از حق عز
 اسمه استعانت بطلید و خواب خود را آچنانکه دیده است بی کم و زیاد بگوید و گویند
 که از شب دیده بگوید و راست بگوید در خبر است از رسول خدا که هر که راست
 باشد خواب او هم راست و صحیح راست و به تعبیر نزدیک است و آداب معتبر
 آن است که صابر و با عزم و عقل و تمیز و فهم و عیلم باشد و طریقه این صفات را
 از دست ندهد و سخن سائل را تمامی بشنود و آنکه نام او و مادر او را ببرد
 که سلطان زاده است یا رعیت عالم است یا جاهل مستوره است یا نهنگ
 آزاد است یا بنده مرد است یا زن روز خواب دیده است یا شب یا بنگه
 خسته غمناک بوده یا شادمان مست بوده یا بیهوش یا که بقاعده بر کام طالع
 واقع و مطلع گردد و آنگاه از از تقالی یا ربی استعانت طلب نماید و آن
 دعا را بخواند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَهُ خَيْرَ النَّاسِ وَ**

885

[illegible]

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
 الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
 وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَ
 ذَا الْعَرْشِ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا
 شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
 وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ